

آرشیو

سال چهاردهم
دوره‌ی چهارم
شماره پنجم
اسفند ۱۴۰۴

- گفت‌مان دمکراتیک ایران؛ مبتنی بر همزیستی مسالمت‌آمیز، پادزهر فاشیسم
- ژنولوژی دانشی بدیل برای حل مسائل اجتماعی
- شهیدان دی‌ماه ۱۴۰۴؛ پیشاهنگان انقلاب نوین ایران
- دگردیسی خاورمیانه به دست زنان



آرشیو

ارگان رسمی حزب حیات آزاد کوردستان / پژاک

آلترناتیو مجله‌ی سیاسی، ایدئولوژیک و اجتماعی
سال چهاردهم، دوره‌ی چهارم، شماره‌ی پنجم

اسفند ۱۴۰۴

MARCH 2026



مرکز مطبوعات
حزب حیات آزاد
کوردستان



آثار نوشتاری، نظرات، انتقادات و پیشنهادات خویش را برای ما ارسال نمایید

تحریریه حق انتخاب و ویرایش آثار را برای خویش محفوظ می‌داند.

telegram:

[PJAKMEDIACENTER](https://t.me/PJAKMEDIACENTER)

Gmail:

PJAKMEDIACENTER@GMAIL.COM

آلترناتیو

آلترناتیو مجلهی سیاسی، ایدئولوژیک و اجتماعی
ارگان رسمی حزب آزاد کوردستان/پژاک



فهرست

- ۵.....سخن آغازین.....
- ۸.....باید به مرحله سازندگی مثبت وارد شویم / (رهبر آید).....
- ۱۱.....مصاحبه ویژه با رفیق پیمان ویان.....
- ۲۶.....گفتمان دمکراتیک ایران؛ مبتنی بر همزیستی مسالمت آمیز / (اهون چیاکو).....
- ۳۷.....ژئولوژی دانشی بدیل برای حل مسائل اجتماعی / (کمیته ژئولوژی شرق کردستان).....
- ۴۱.....برابری و تفاوت و امکان همزیستی مسالمت آمیز عادلانه / (دیاکو مرادی).....
- ۵۰.....همزیستی خلق‌ها در ارومیه و موکریان / (رودا آشتی).....
- ۵۴.....ضرورت انقلاب اجتماعی و ... / (مهدی حسینی).....
- ۶۰.....دگردیسی خاورمیانه به دست زنان / (دیلان خراسان).....
- ۶۶.....هنر به مثابه‌ی عامل تعامل سازنده در همزیستی خلق‌ها / (هیمن آلان).....
- ۷۴.....از سراب ۵۷ تا افق روشن ۱۴۰۴ / (فواد نغده).....
- ۷۸.....شهیدان دی‌ماه ۱۴۰۴؛ پیشاهنگان انقلاب نوین ایران / (آلترناتیو).....



سخن آغازین

امکان مصالحه و همزیستی در آن متجلی می‌شود و انسان می‌تواند با تمرکز بر اصل زبان به عنوان پارامتری جهت تلطیف و تعدیل علیه ذهنیت‌های اقتدارگرا قیام کند. البته مقوله‌ی زبان کاملاً حساس و سیاسی است و اگر هشیار نباشیم به راحتی در دام شوونیسم زبانی می‌افتیم و خسارات جبران‌ناپذیری به دنبال خواهد داشت. سیستم‌های دگم و هژمون‌گرا همواره یک زبان خاص را به اساس می‌گیرند و آن را به سایرین تحمیل می‌کنند و به نوعی عدوات زبانی دامن می‌زنند و این موجب انشقاق و شکاف حداکثری میان خلق‌ها می‌شود. تبعیض در امر زبانی همان سیاست منحوس سیستم‌های سرمایه‌محور نژادپرست است و این امر همیشه به ریزش و تجزیه انجامیده است چون در اثر اتخاذ آن سیاست بوده که خلق‌های دیگری احساس نامحرمی و ناامنی کرده‌اند و متعاقب آن واکنش نشان داده‌اند که کاملاً طبیعی است. حذف زبان و گرامر

هستی انسانی یک مفهوم سیال و پویا است که به درازای تاریخ درگیر فراز و نشیب‌های عدیده‌ای بوده است و در این میان بوده که حیات بشری شکل گرفته است و در اشکال و قالب‌های متفاوتی نمود پیدا کرده است. ظهور اتنیک‌ها و خلق‌های متفاوت نتیجه‌ای طبیعی و نرمال بود که در اثر این دیالکتیک هویدا شده است و تا به امروز در رشد و تکامل است. تکامل طبیعی منجر به تغییر و تمییز شده و فرم‌های زیادی را متکثر کرده است و این فرم‌ها دارای وحدت در عین کثرت می‌باشند. زبان‌مندی به عنوان وجه ممیزه‌ی انسان از سایرین ابرویژگی‌ای است که در تمامی انسان‌ها مشترک است و در عین حال موجب هویت‌پذیری انسان و تمایز آن‌ها می‌شود. زبان، محصول مشترک هزاران سال تفکر و تعمق انسان است و دقیقاً جایی است که تکامل در آن به منصفه‌ی ظهور می‌رسد.

زبان‌مندی انسان‌ها دقیقاً جایی است که

یک انسان دیگر به معنای حذف تمامیت آن انسان است و هیچ ژینوسایدی از این خطرناک تر نیست.

جغرافیای انسانی و فرهنگی ایران همیشه متلون و مبتنی بر تفاوت بوده است و شاید یکی از اموری که ایران را به نوعی متمایز و شایان توجه گردانیده است، همین امر باشد. انتشار جمعیت‌های انسانی در گستره‌های گوناگون که زبان، فرهنگ، مذهب و هویت خویش را حفظ کرده‌اند، ایران را از خطر هموژن‌سازی حفظ کرده است. و موجب غنای فرهنگی آن شده است. ژرفای این تنوعات باعث شده که همیشه نوعی تضاد و تصادم در بین سیاست‌های تمرکزگرای رژیم و با اصول انسانی خلق‌ها پدیدار شود. خلق‌های ایران همیشه با اصرار بر ایرانی بودن خویش، خود را جزء لایتجزا کشور به حساب آورده‌اند و هیچ وقت درخواستی مبنی بر تجزیه و جدایی نداشته‌اند بلکه با وقوف بر حقوق خویش، مطالبات خود را در قالب شهروند ایرانی پیگیری کرده‌اند.

کورد، آذری، عرب، فارس، بلوچ، تات، گیلگی، ترکمن و مازنی هر کدام بخشی مهم و راهبردی از سرزمین ایران

هستند و به درازای تاریخ در ساحت سیاست و فرهنگ ایفای نقش نموده‌اند. و نمود بارز این اتحاد و همدلی در قیام «ژن ژیان آزادی» و اعتراضات بالحق دی‌ماه ۱۴۰۴ بود. این قیام‌ها همگی با اتکاء بر نقش‌های راهبردی این خلق‌ها در ایجاد ایرانی آزاد و دموکراتیک صورت گرفته است. مبارزه برای تحقق رهایی در ایران مستلزم اتحاد و ترکیب تجارب خلق‌ها است و یک اتنیک به تنهایی نمی‌تواند کاری از پیش ببرد. ذاتا تجربه‌ی مبارزاتی خلق کورد فی‌نفسه مفید و درخور توجه و تکثیر آن به مثابه‌ی یک سند راهبردی است اما برای تحقق مطالبات کلی و گسترده بایستی آن را با تجربیات سایر خلق‌ها ممزوج و برآورد کرد تا برد و بازدهی آن به صورت علمی و عقلانی سنجید و فرصت و محدودیت‌های آن را شناخت. پژاک به مثابه‌ی یک حرکت آوانگارد و پیشرفته که همواره دارای خوانش منطقی و متعاقب آن راه حل بوده است، همزیستی خلق‌های ایرانی را در اساس کار خود قرار داده است و تا آخر سر بدان معتقد بوده است. پژاک که خود ماحصل قیام و فعالیت سیاسی مردمان

است. در سایر مقالات نیز که توسط رفقایمان نوشته شده، مسائل روز ایران و علی‌الخصوص مبحث همزیستی خلق‌ها، معضلات و راهکارها به صورت تفصیلی مورد مذاقه و کاوش قرار گرفته است.

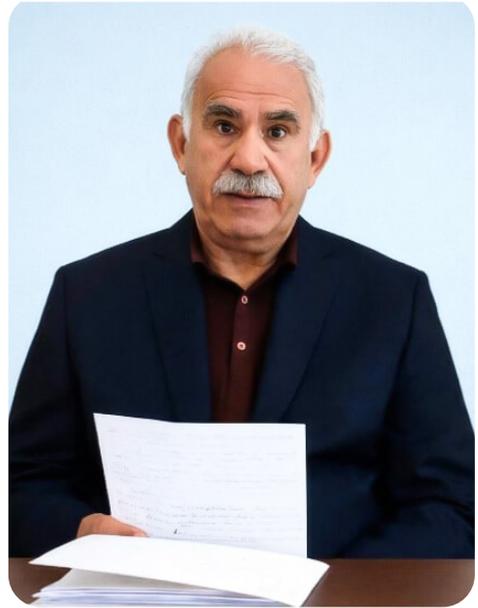
لازم به ذکر است تمام مطالب این شماره مربوط به قبل از جنگ است و روح مقالات با شرایط قبل از جنگ کنونی تنظیم شده‌اند.

کوردستان است همیشه این تجارب را در اختیار سایر احزاب و جنبش‌های دیگر اتنیک‌ها قرار داده است و در این زمینه به مثابه‌ی سرمشقی انقلابی عمل نموده است. رویکرد باز سیاسی و عدم جزم‌اندیشی موجب شده است تا پژاک برای تمامی ایران برنامه داشته باشد و این به معنای تداخل و تصاحب نیست، بلکه نوعی ائتلاف اخلاقی و سیاسی است و در جهت رهایی خلق‌ها از هیچ تلاشی دریغ نمی‌نماید. آلترناتیو پژاک برای تحقق یک ایران آزاد، ملت دموکراتیک و جمهوری دموکراتیک است و سابقه‌ی مبارزاتی آن نیز این امر را تصدیق می‌کند.

در این شماره از آلترناتیو با رفیق پیمان ویان، ریاست مشترک پژاک مصاحبه‌ای تفصیلی به عمل آمده است که در آن وضعیت کلی منطقه و ایران تحلیل شده است و پیرامون مسائل زیادی اعم از بحران‌های موجود در ساحت سیاست داخلی و خارجی ایران، قیام‌های اخیر خلق‌های ایرانی علیه استبداد دینی، اهمیت مقوله‌ی همزیستی خلق‌های ایرانی و اتحاد آنان و رهیافت پژاک برای حل مسائل سخن به عمل آمده

دموکراتیک جایگزین می‌شود، سلاح معنای خود را از دست می‌دهد؛ این یک اعلام صریح است که سیاست برگزیده شده و تکمیل کننده اصول است. ما با اراده و پراتیک یک‌جانبه، به طور بنیادین از دوران «قیام سلبی» عبور کردیم. روند سپری شده، توانایی و قدرت ما را در گفتگو اثبات کرده است و ما می‌توانیم راه را برای گذار از سیاست خشونت و گسست، به سوی سیاست دموکراتیک و انتگراسیون دموکراتیک باز کنیم. فراخوان‌ها، کنفرانس‌ها و کنگره‌های ما در راستای این هدف بودند. تصمیمات سازمانی برای پایان دادن فعالیت به نام پ‌ک‌ک و پایان دادن به استراتژی مبارزه مسلحانه، نه تنها رد رسمی و عملی خشونت، بلکه در عین حال نشان‌دهنده یک تحول ذهنی به سوی مسیری سیاسی بود. این امر همزمان اعلام آشتی ذهنی با جمهوریت بود.

من اراده جناب اردوغان، فراخوان جناب باغچلی، مشارکت جناب اوزل و تلاش‌های تمامی افراد و نهادهای سیاسی، اجتماعی و مدنی دیگر را که سال گذشته به شکلی مثبت در روند مشارکت داشتند، بسیار مهم می‌دانم. و به طور ویژه، دوستان سری ثریا را بار دیگر با احترام و حسرتی بزرگ یاد می‌کنم.



باید به مرحله سازندگی مثبت وارد شویم

کجه رهبر آپو

رهبر آپو در سالگرد فراخوان صلح و جامعه دموکراتیک پیامی صادر و خاطر نشان کرد که دیگر باید به «مرحله سازندگی مثبت» وارد شد. رهبر آپو از تمامی محافل خواست که با مسئولیت‌پذیری عمل کنند.

پیام رهبر آپو به شرح زیر است:

«فراخوان ما در ۲۷ فوریه ۲۰۲۵، بیانگر این است در جایی که سیاست

ترک بدون کورد، و کورد نیز بدون ترک نخواهد بود. این دیالکتیک رابطه، دارای یک کاراکتر تاریخی اصیل است. متون بنیادین در دوران تأسیس جمهوریت، نشان‌دهنده اتحاد ترک و کورد بود. فراخوان ۲۷ فوریه ما، تلاشی است برای احیای آن روح اتحاد و مطالبه جمهوری دموکراتیک. ما هدفمان این بود که مکانیسم خون و درگیری را درهم بشکنیم. اگر به جای درک تاریخی بودن، جدیت و ریسک‌های بالقوه مسئله، بخواهیم بر اساس منافع سیاسی کوتاه‌مدت و تنگ‌نظرانه عمل کنیم، این امر همه ما را تضعیف خواهد کرد. تلاش برای تداوم انکار و امحاء، تلاش برای تداوم بزرگترین بی‌نظمی است. ما موانع پیش روی اتحادی را که در دو‌یست سال اخیر خواسته شد به انحراف کشیده شود، از میان برمی‌داریم و شرایط حقوقی اتحاد را محیا می‌کنیم. ما می‌خواهیم بحث کنیم که چگونه گرد هم آییم و زندگی با هم را بنا کنیم.

اکنون باید از مرحله سلبی به مرحله مثبت سازندگی عبور کنیم. راه به سوی دوران و استراتژی جدیدی از سیاست گشوده می‌شود. هدف ما این است که دوران سیاست خشونت را به پایان برسانیم و روندی را بر پایه جامعه دموکراتیک

و حاکمیت قانون آغاز کنیم. ما تمامی بخش‌های جامعه را فرا می‌خوانیم که در این زمینه فرصت‌سازی کرده و مسئولیت‌پذیر باشند.

جامعه دموکراتیک، توافق دموکراتیک و انتگراسیون، بنیادهای فکری مرحله مثبت سازندگی هستند. مرحله مثبت، روش‌های مبارزاتی مبتنی بر زور و خشونت را طرد می‌کند. هدف از سازندگی مثبت، غصب هیچ نهاد یا ساختاری نیست، بلکه هدف این است که هر فرد در جامعه بتواند مسئولیت بپذیرد و در ساختار اجتماعی مشارکت کند. هدف این است که سازندگی به صورت جمعی و در دل جامعه محقق شود. گروه‌های تحت ستم، گروه‌های اتنیکی، مذهبی و فرهنگی می‌توانند با مبارزه دموکراتیک مداوم و سازمان‌یافته، از دستاوردهای خود صیانت کنند. در این روند، بسیار حیاتی است که دولت به تحول دموکراتیک پاسخ مثبت دهد. انتگراسیون دموکراتیک دست‌کم به اندازه آغاز [تأسیس] جمهوریت اهمیت دارد. این فراخوانی است که به همان اندازه دارای معنا، آینده و پتانسیل قدرت برای هستی و ثروتمندی است. مدل جامعه دموکراتیک در بن‌مایه آن قرار دارد. این مدلی جایگزین برای روش‌های تجزیه‌طلبانه یا روش‌های

ادامه دهد. ایستایی، تنش و بحران‌ها گذرا هستند؛ در نهایت، دموکراسی ماندگار خواهد بود. فراخوان ما هدفش این است که نه تنها در ترکیه، بلکه در خاورمیانه نیز برای مشکل زندگی مشترک و بحران‌های ناشی از آن، راهکارهایی بیابد. ما از حق هستی و خودبیانگری آزادانه تمامی کسانی که مورد بی‌عدالتی قرار گرفته‌اند، دفاع می‌کنیم.

زنان، نیروهای اجتماعی پیشرویی هستند که هیچ جامعه یا دولتی با نادیده گرفتن آن‌ها نمی‌تواند به بقای خود ادامه دهد. امروز، خشونت خانگی، زن‌کشی و ظلم پدرسالارانه، همگی نمودهای معاصر آن یورش تاریخی هستند که با بردگی زنان آغاز شد. از همین رو، زنان آزادی‌خواه‌ترین بخش و نیروی تقویت‌کننده انتگراسیون دموکراتیک هستند.

زبان این دوران نباید سلطه‌جویانه و اقتدارگرا باشد. ما باید به هر فرد دیگری فرصت دهیم تا بتواند به درستی خود را ابراز کند، با دقت گوش فرا دهد و حقیقت‌های خود را بیان نماید. تحقق تمامی این موارد، نیازمند یک خرد جمعی است که نسبت به یکدیگر احترام قائل باشد.

با درود و احترام»

همگون‌ساز (آسیمیلیسیون) است. برای گذار به انتگراسیون دموکراتیک، به قوانین صلح نیاز است. راهکار جامعه دموکراتیک، ساخت معماری حقوقی را در چارچوب‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی پیش‌بینی می‌کند. بسیاری از مشکلات و بحران‌هایی که امروز با آن‌ها روبرو هستیم، ناشی از نبود یک حقوق دموکراتیک است. ما در چارچوب سیاست دموکراتیک، از یک راهکار حقوقی دفاع می‌کنیم. ما به نگرشی نیاز داریم که برای جامعه دموکراتیک و برای دموکراسی فضا ایجاد کند و برای این منظور، تضمین‌های حقوقی قدرتمندی بنا نهد. شهروندی باید بر پایه پیوند با دولت شکل بگیرد، نه بر پایه تعلق به یک ملت [خاص]. ما از شهروندی آزادی دفاع می‌کنیم که آزادی مذهب، ملیت و اندیشه را در اولویت قرار می‌دهد. همان‌گونه که دین و زبان تحمیل نمی‌شوند، ملیت نیز نباید تحمیل شود. رابطه حقوقی شهروندی، در چارچوب مرزهای دموکراتیک و بر پایه تمامیت ارضی دولت، حق بیان و سازماندهی آزادانه هویت‌های مذهبی، ایدئولوژیک و ملی را شامل می‌شود.

امروز، هیچ سیستم فکری بدون تکیه بر دموکراسی نمی‌تواند به حیات خود



"در این شماره آلترناتیو مصاحبه ویژه با رفیق پیمان ویان ریاست مشترک پژاک را می خوانید در این مصاحبه از زوایای گوناگون وضعیت سیاسی منطقه، ایران و کوردستان مورد بررسی قرار گرفته است."

پیمان ویان: اکنون چهل روز از قیام دی ماه در ایران و شرق کوردستان می گذرد. به مناسبت چهلم شهیدان، بار دیگر با احترام از تمامی جانباختگان راه آزادی و دموکراسی، به ویژه شهدای ایلام

سوال: قیام دی ماه شهرهای شرق کوردستان و ایران از دیدگاه پژاک چه ویژگی های داشت که آن را از اعتراضات پیشین متفاوت می کند؟

و کرمانشاه، یاد می‌کنیم. ضمن عرض تسلیت به خانواده‌های آنان، خود را هم‌درد و شریک غم ایشان می‌دانیم.

خلق‌های آزادی‌خواه ایران در این قیام، هزاران تن از جوانان خود را در راه آزادی فدا کردند و بدین‌گونه، امسال را به سالی ویژه در تاریخ مبارزات ایران بدل نمودند؛ سالی که خون شهیدان و فداکاری‌هایشان، بهای سنگین دستیابی به آزادی و دموکراسی و مقابله با دیکتاتوری شد. خلق‌های ایران امروز آگاهند که تنها با موضع‌گیری و ایستاری درست و با فداکاری می‌توان در برابر رژیم‌های توتالیتر، اقتدارگرا و مردسالار ایستادگی کرد. از این رو، سال ۲۰۲۶ را به مرحله‌ای نوین در تاریخ مبارزات خلق ایران مبدل ساختند؛ مرحله‌ای که در عین حال، به هیچ وجه گسسته از مراحل پیشین، به‌ویژه تحولات ده سال اخیر نیست.

در قیام "زن زندگی آزادی" اصرار قاطعانه‌ی خلق بر عدم پذیرش رژیم جمهوری اسلامی نمایان شد که به‌نوعی، بر ساخت جسورانه‌ی

یک ذهنیت جدید بود؛ قیام دی‌ماه امسال نیز تداوم و بروز همان ذهنیت است.

رژیم جمهوری اسلامی در ۴۷ سالی که بر سریر قدرت نشسته، پیوسته از طریق شکنجه، اعدام و قتل‌عام، سعی در خفه کردن مطالبات خلق‌ها داشته است. با این وجود، در این ۴۷ سال، مردم ایران به اشکال مختلف، نارضایتی و مطالبات خود را از این رژیم مستبد ابراز کرده‌اند. امسال اما خلق‌ها با آگاهی از هزینه‌ی سنگین آزادی، دست به رادیکال‌ترین مبارزه زدند. همان‌گونه که رژیم بی‌محابا کشتار و قتل‌عام را پیش گرفت، خلق‌ها نیز بر آزادی خود به هر قیمتی اصرار ورزیدند؛ به همین دلیل است که این مرحله را می‌توان مرحله‌ی پایانی و نزدیک به پیروزی نامید.

در تاریخ ایران، ده سال اخیر بسیار مهم و جهت‌دهنده بوده است. در سال ۱۳۹۶، قیام خلق‌ها با کشتار و سرکوب روبرو شد. قیام ۱۳۹۸ نیز با واکنشی مشابه از سوی رژیم مواجه گشت. سپس در قیام باشکوه

مصمم اند.

سوال: جمهوری اسلامی به شیوه‌ای بسیار خشن‌تر از گذشته اعتراضات را سرکوب کرد، پژاک این رویکرد حکومت را چگونه ارزیابی می‌کند، به نظر شما با این رویه رژیم می‌تواند برای مدت طولانی وضعیت را کنترل کند؟

پیمان ویان: رژیم ایران در ابتدا بر آن بود تا مطالبات مردم را به خواسته‌های صرفاً معیشتی و اقتصادی تقلیل داده و ابعاد قیام را کم‌رنگ جلوه دهد؛ اما همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، مردم اساساً کل ساختار جمهوری اسلامی را بر نمی‌تابند. در ادامه نیز با گسترده‌تر شدن قیام، خواسته‌ی بنیادین خلق‌ها بیش از پیش هویدا گشت؛ خواسته‌ای که همانا دستیابی به زندگی آزاد، برابر و انسانی، به دور از کشتار، بحران و بیکاری، و تحقق حق تعیین سرنوشت بود. هنگامی که رژیم، گسترش قیام را خطری موجودیتی برای بقای

"زن زندگی آزادی" تمامی خلق‌های ایران یک‌صدا شدند و می‌توان گفت این قیام، پایه‌های ذهنیتی رژیم را به لرزه درآورد و ذهنیتی آزادی‌خواه، دموکراسی‌خواه و مبارز را جایگزین آن کرد. این قیام نیز طبق روال برخورد رژیم ایران با مطالبات مردم، با سرکوب، کشتار و اعدام روبرو شد؛ به گونه‌ای که تا به امروز نیز بسیاری از پیشاهنگان و رهبران آن در زندان‌های رژیم محبوس‌اند. بدین ترتیب، بنیاد ذهنیتی قیام دی‌ماه در دستاوردهای "زن زندگی آزادی" ریشه دارد و بر غنای آن می‌افزاید؛ چرا که خلق ایران امروزه با هر موضع‌گیری خویش، پیامی عمیق و رادیکال رسانده و هنجارهای رژیم دیکتاتور را می‌شکند. می‌دانیم که مراسم شهیدان این قیام، نه مراسم عزاء، بلکه مراسم رقص و پایکوبی است. این امر به تنهایی حاوی این پیام است که شهیدان راه آزادی، رهبران راه مبارزه‌اند و چاره کار نه در سوگواری، بلکه در تداوم راه آنان نهفته است. واضح است که مردم ایران برای دستیابی به آزادی

سیاهه‌ی جنایات خود افزوده و از عمر خویش می‌کاهد. همچنین در وضعیت کنونی، رژیم در سیاست خارجی به ترافیک دیپلماتیک و در داخل به میلیتاریزه کردن (نظامی‌گری) متوسل شده است. بازداشت و شکنجه‌ی روزمره‌ی مردم، مصداق بارز قتل‌عام جوامع است که رژیم به عنوان آخرین دستاویز به آن چنگ می‌زند.

سوال: سقوط ارزش ریال و فشارهای اقتصادی زندگی مردم را در وضعیت فلاکت‌باری قرار داده است، آیا فقر و گرانی می‌توان محرک قیام‌ها باشد؟

پیمان ویان: در چند سال اخیر که تحریم‌های اقتصادی جریان داشته است، نه تنها ذره‌ای از رفاه مسئولین رژیم کاسته نشده، بلکه سفره‌های غارتی آنان حتی اندکی هم کوچک‌تر نگشته است. در مقابل، این مردم بودند که قربانی مداوم تورم و گرانی گشتند و زندگی‌شان هر روز سخت‌تر از

خود یافت که می‌تواند آن را تا لبه‌ی فروپاشی بکشاند، بی‌رحمانه و غیرانسانی به کشتار خلق‌ها دست زد؛ جنایاتی که وجدان بشریت را به درد می‌آورد. چنین واکنشی از سوی جمهوری اسلامی نشان از آن دارد که خود را بر لبه‌ی پرتگاه می‌بیند و به‌خوبی آگاه است که در برابر اراده‌ی خلق‌ها، دیگر توان تاب‌آوری ندارد. نیک می‌دانیم هنگامی که یک سیستم دیکتاتور به نفس‌های آخر می‌رسد، به خشن‌ترین و وحشیانه‌ترین اقدامات علیه مخالفانش متوسل می‌شود. اگرچه بسیاری از این جنایات تاکنون پنهان مانده‌اند، اما در ویدئوهای منتشر شده، به‌وضوح دیده می‌شود که رژیم از تسلیحات سنگین جنگی علیه مردم استفاده کرده و این سرکوب را به مزدوران آموزش‌دیده و ویژه‌ی خود سپرده است؛ همان‌هایی که چهره‌ی عریان و راستین جمهوری اسلامی هستند. با این وجود، رژیم حتی با این کشتارها نیز قادر به عبور از این بن‌بست و نجات خویش نیست؛ چرا که با چنین اعمالی، تنها بر

ناکارآمدی را ندارند .

سوال: در شرایطی که اختلافات میان آمریکا و جمهوری اسلامی به نهایت خود رسیده است، موقعیت نیروهای کورد در توازن قوای بین‌المللی در چه وضعیتی است؟ دگیری نظامی، برای خلق‌های فرصت آفرین است، یا وضعیت را پیچیده‌تر می‌کند ؟

پیمان ویان: وضعیت بحرانی کنونی در ایران، هم‌زمان حاصل فشارهای بین‌المللی و غلیان نارضایتی‌های انباشته‌شده در داخل است؛ اما فروپاشی نهایی این ساختار، تنها از مسیر اراده‌ی پولادین خلق‌ها میسر خواهد بود. در حالی که پروژه‌ی بازترسیم نقشه‌ی خاورمیانه در جریان است و ایران نیز در متن این تحولات قرار دارد، رژیم حاکم دیگر توان تداوم بقا به شیوه‌ی پیشین را ندارد و به ناچار با دگرگونی‌هایی بنیادین روبرو خواهد شد. اگرچه

دیروز سپری شد؛ مردمی که سیستم ناکارآمد و فاسد اقتصادی رژیم، آنان را به مشاغل طاقت‌فرسایی همچون کولبری واداشت تا در مرزها نیز بار دیگر هدف شلیک مستقیم و سازمان‌یافته‌ی جمهوری اسلامی قرار گیرند. خلق‌هایی که رژیم نه تنها سرمایه‌های طبیعی و ثروت‌های سرزمینشان را غارت می‌کند، بلکه رنج و نیروی کارشان را نیز به انحصار و خدمت خود درآورده است.

به‌طور کلی، اگرچه فروپاشی و ناکارآمدی ساختار اقتصادی رژیم، یکی از عوامل اصلی بحران کنونی در ایران است، اما مطالبات معیشتی تنها نیروی محرکه‌ی این قیام‌ها نبوده و نیست. خلق‌های ایران که زبان، هویت و فرهنگشان تحت سرکوب و انکار سیستماتیک قرار دارد، در حالی با بحران‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دست‌وپنجه نرم می‌کنند که هرگونه حق‌طلبی آنان با داغ و درفش و کشتار پاسخ داده می‌شود. پرواضح است که این خلق‌ها دیگر تاب تحمل چنین رژیم استبدادی و

دیپلماتیک، رژیم را از گرداب بحران بقا نجات نخواهد داد. همان‌گونه که پیش‌تر تأیید شد، سال ۲۰۲۶ مقطعی سرنوشت‌ساز برای سقوط رژیم و تعیین حق سرنوشت به دست خلق‌های ایران است. در این مرحله، خلق کورد دارای جایگاهی استراتژیک در منطقه بوده و از منظر هویتی، فرهنگی و سیاسی، از پتانسیلی بی‌بدیل برخوردار است. این خلق دهه‌هاست که با پافشاری بر هویت و زیست آزاد خویش، در برابر هرگونه انحلال مقاومت کرده است. در نقشه‌ی نوین خاورمیانه، قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای بار دیگر قصد دارند خلق کورد را در پای منافع صدساله‌ی آینده‌ی خود قربانی کنند؛ اما این بار خلق کورد با تکیه بر سازماندهی و پتانسیل عظیم خود، «قربانی بودن» را بر نمی‌تابد و قرن پیش‌رو را با هویت آزاد خود رقم خواهد زد. در این برهه‌ی تاریخی، هر خلقی که بر حفظ هویت، سازماندهی و اتحاد خلق‌ها پای بشارد، می‌تواند سرنوشت خویش را به دست گیرد.

مداخلات خارجی در این فرآیند بی‌تأثیر نیست، اما بی‌شک عامل اصلی و نیروی محرکه‌ی تاریخ‌ساز، از درون مرزها برمی‌خیزد. از سوی دیگر، به نظر می‌رسد مذاکرات میان جمهوری اسلامی و ایالات متحده به بن‌بست رسیده و نتیجه‌بخش نخواهد بود؛ چرا که هرگونه توافق، رژیم را ملزم به دادن امتیازاتی حیاتی می‌کند که در آن صورت، توان حفظ ساختار کنونی خود را نخواهد داشت. قدرت‌های جهانی با آگاهی از استیصال رژیم در داخل و فشار مطالبات خلق‌ها، از این وضعیت به عنوان اهرمی برای امتیازگیری بیشتر بهره می‌جویند. حقیقت آن است که توافقات میان دولت‌ها صرفاً بر پایه‌ی منافع قدرت‌ها شکل می‌گیرد و این پیوندهای دیپلماتیک، حتی در صورت ثمردهی، هرگز در راستای منافع خلق‌ها نخواهد بود؛ تاریخ نشان داده است که در چنین معاملاتی، مردم ایران همواره قربانی توافقات پشت‌پرده‌ی قدرت‌ها شده‌اند. از این رو، تکیه بر این‌گونه معاملات

اکنون زمان مبارزه و تلاشی بی‌وقفه در راه آزادی است. در تحلیل سود و زیان مردم ایران در مواجهه با احتمال جنگ مستقیم، باید گفت که مردم هم‌اکنون نیز هزینه‌ی گزاف سیاست‌های ویرانگر رژیم را می‌پردازند؛ لذا چه در صورت مداخله‌ی خارجی و چه از مسیر قیام سراسری، باید از هر فرصتی به نفع خلق‌ها بهره جست. هر جنگی هم‌زمان می‌تواند یک تهدید یا یک فرصت باشد، اما با سازماندهی درست و انقلابی، می‌توان تهدیدها را به شکوه پیروزی خلق‌ها بدل کرد و در این مسیر، مردم ایران استوار و مصمم ایستاده‌اند.

سوال: بخش‌هایی از رواژ آوای کوردستان هنوز تحت اشغال دولت ترکیه است و از طرف دیگر بخش‌های از آن زیر محاصره نیروهای دولت موقت سوریه قرار گرفته است، این وضعیت چه تاثیری بر روحیه مبارزاتی بخش‌های دیگر کوردستان و به‌ویژه شرق کوردستان دارد؟

پیمان ویان: نیک می‌دانیم که قدرت‌های استعمارگر جهانی و منطقه‌ای، در توطئه‌ای مشترک قصد حمله به روزآوا و اشغال آن را داشتند. همان‌گونه که توطئه‌ی نخست بین‌المللی علیه رهبر آپو طراحی شد، توطئه‌ی دوم نیز علیه روزآوا - که ثمره‌ی عینی فلسفه‌ی ایشان است - شکل گرفت. هدف آن‌ها از میان بردن دستاوردهای خلق کورد بود تا کوردها بار دیگر قربانی نظم برنامه‌ریزی شده‌ی صد سال آینده باشند؛ اما در پی مقاومت بی‌بدیل خلق کورد و نیروهای مدافع خلق و زنان، روزآوا جایگاه و موجودیت خود را حفظ کرد.

روزآوا (غرب کوردستان)، الگوی مبارزه و مقاومت برای تمامی بخش‌های کوردستان و هر انسان آزادی‌خواه، و ثمره‌ی رنج در راه دستیابی به خودمدیریتی، آزادی زنان و هویت آزاد خلق‌هاست. شاهد بودیم که چگونه خلق کورد برای دفاع از روزآوا مرزهای تصنعی را درنوردید و از هر سه بخش دیگر کوردستان، با وجود تمام فشارها

سوال: پژاک همیشه بر "خط سوم" تاکید دارد، در صورت تغییر در سیستم سیاسی ایران، راه کار این پروژه برای تحقق حقوق ملیت‌های ساکن در ایران چیست؟

پیمان ویان: استراتژی ما در «پژاک» برای آینده‌ی سیاسی ایران، مبتنی بر «خط سوم» یا همان استراتژی خلق‌هاست. پیشاهنگان این مسیر، زنان و جوانانی هستند که نیروی محرکه و عامل پویایی پیشرفت جوامع محسوب می‌شوند. مردم ایران امروز در نقطه‌ای ایستاده‌اند که نه رژیم‌های توتالیتر و دیکتاتوری را برمی‌تابند و نه مداخلات خارجی را برای تعیین سرنوشت خود می‌پذیرند؛ بلکه مصمم‌اند تا حیات سیاسی و اجتماعی خود را آزادانه مدیریت کنند.

اگر پروژه‌ی خط سوم - که بر پایه‌ی همزیستی مسالمت‌آمیز خلق‌ها استوار است - در ایران عملی نشود، خطر بازتولید دیکتاتوری با عناوین و نقاب‌های

و وضعیت بحرانی - به‌ویژه در ایلام، کرمانشاه، خراسان و دیگر شهرهای شرق - آماده‌ی دفاع از روژآوا شدند. از سال ۲۰۱۴ تاکنون، ده‌ها جوان از شرق کوردستان در راه محافظت از روژآوا جان خود را فدا کرده‌اند و امسال نیز با شعار «روژئاوا روژه‌ل‌اته»، کوردستان یک ولاته»، بار دیگر همبستگی و اتحاد ناگسستنی خلق کورد جلوه‌گر شد. در حالی که مردم ایران و شرق کوردستان تحت شدیدترین فشارهای سیاسی و بحران‌ها قرار داشتند، مقاومت حماسی جوانان کورد لرزه براندام استعمارگران کوردستان انداخت. دشمنان قصد داشتند با یورش به روژآوا، اراده‌ی ملت کورد را تضعیف کرده و سپس در سایر بخش‌ها نیز فریاد حق‌طلبی خلق را سرکوب نمایند؛ اما حضور جوانان روژهل‌ات در سنگرهای روژآوا، پیامی قاطع و تاریخی به قدرت‌های منفعت‌طلب جهانی و منطقه‌ای رسانده. این اتحاد نشان داد که خلق کورد در برابر هرگونه دست‌یازی به هویت خویش، پای‌فشار و استوار است.

جدید همواره وجود خواهد داشت. با این حال، خلق‌های ایران با تکیه بر تجارب تلخ صد سال اخیر، دیگر مجالی برای قدرت‌نمایی استبداد نخواهند داد و دقیقاً همین آگاهی، بر ضرورت تحقق خط سوم تأکید می‌کند. این استراتژی در صورت هرگونه دگرگونی در ساختار سیاسی، نه تنها یک آلترناتیو (جایگزین) کارآمد، بلکه تضمین‌گر آزادی، هویت و فرهنگ تمامی خلق‌های ایران خواهد بود. در این مدل، هر خلقی با هویت، آیین، فرهنگ و زبان منحصربه‌فرد خود، در حوزه‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی دارای سیستم خودمدیریتی است. در این ساختار، مدیران در انتخاباتی آزاد و دمکراتیک برگزیده می‌شوند و موظف‌اند صرفاً در راستای منافع جامعه خدمت کنند؛ در غیر این صورت، حق برکناری آن‌ها برای مردم محفوظ است. همچنین، مردم می‌توانند از طریق کنشگری دمکراتیک، یک مدیریت مشترک و سراسری را برای اداره‌ی «ایران دمکراتیک» شکل دهند.

جغرافیای ایران، موزاییکی از خلق‌ها، فرهنگ‌ها و ادیان گوناگون است که قرن‌ها در کنار یکدیگر زیسته‌اند؛ شهرهایی همچون کرمانشاه، همدان، تهران و ارومیه نمونه‌های بارز این تنوع و تکثرند. از همین رو، ایران وضعیتی منحصربه‌فرد دارد. ذهنیت «دولت-ملت» که بر پایه‌ی فاشیسم، یکسان‌سازی اجباری (هموژنیزاسیون) و انکار تفاوت‌ها بنا شده، ناکارآمدی خود را بیش از هر جای دیگری در جغرافیای ایران نشان داده است.

با توجه به این واقعیت‌ها، می‌توان گفت که پروژه‌ی خط سوم کارکردی‌ترین راهکار برای آینده ایران است. عملیاتی کردن این پروژه، دشوار یا دور از ذهن نیست؛ چرا که خلق‌های ایران پیشینه‌ای تاریخی در همزیستی مسالمت‌آمیز دارند. این تنها ذهنیت انحصارگرایی «دولت-ملت» است که به اختلافات دامن زده و تفرقه ایجاد می‌کند.

سوال: در شرایطی که جمهوری اسلامی مدام احزاب سیاسی کوردستان را تهدید می‌کند، آمادگی نیروهای "YRK" برای دفاع از دست‌آوردهای خلق در چه سطحی است؟ در صورت عمیق‌تر شدن درگیری‌ها، آیا شما هم‌چنان در وضعیت تدافعی خواهید بود یا آرایش نظامی خودتان را تغییر می‌دهید؟

پیمان ویان: ما به عنوان نیرویی برآمده از بطن خلق، وظیفه‌ی بنیادین خود را سازماندهی جهت صیانت از حقوق و هستی خلقمان می‌دانیم. در برهه‌ی حساس کنونی، حیاتی‌ترین مسئله برای خلق کورد و تمامی خلق‌های ایران، تمرکز بر سازماندهی شکل‌یافته، تحکیم اتحاد میان خلق‌ها و پی‌ریزی یک سیستم دفاع همه‌جانبه است. ضرورت دارد که احاد جامعه، از تمامی اقشار، نسبت به چگونگی دفاع از خود آگاه شده و در این مسیر به شکلی منسجم سازمان‌یابی

کنند.

ما در مواجهه با هرگونه احتمال بروز جنگ یا تغییرات کلان سیاسی، خود را موظف و مسئول می‌دانیم تا برای دستیابی خلقمان به حقوق بنیادین و حیات آزاد، از همه جوانب آماده باشیم.

اگرچه موضع اصولی ما بر این پایه استوار است که جنگ و خونریزی راهگشا و چاره‌ساز نیست، اما نمی‌توان نسبت به این واقعیت بی‌تفاوت بود که خلق ما امروزه با تهدیدات جدی، قتل‌عام و سیاست‌های سرکوب‌گرانه مواجه است. از همین رو، ما در تمامی ابعاد - اعم از سازماندهی سیاسی، اجتماعی و دفاع فیزیکی - آماده‌ایم. خلق ما باید با اطمینانی راسخ بداند که ما در این راستا با آمادگی حداکثری در کنار آن‌ها ایستاده‌ایم.

سوال: اتحاد نیروهای سیاسی کوردستان یک خواسته همیشگی مردم کوردستان بوده است. چرا تا به حال یک جبهه متحد همه‌گیر میان پژاک و احزاب دیگر شکل

نگرفته است؟ اگر موانعی وجود دارد، پژاک چه اقداماتی برای کنار زدن آنها کرده است؟

پیمان ویان: خلق کورد در هر چهار بخش کوردستان و در خارج از میهن، اراده و اتحاد خود را به اثبات رسانده‌اند و اکنون خواسته‌ی اصلی آنان، اتحاد تمامی نیروهای سیاسی کورد است. برهه کنونی، زمان تاریخی تشکیل کنگره‌ی ملی است که تحقق آن در گرو اتحاد احزاب کوردی در هر چهار بخش کوردستان است؛ امری که ما نیز آن را یک ضرورت حیاتی می‌دانیم. پیام خلق ما در شرق کوردستان، به‌ویژه پس از قیام "ژن ژیان آزادی" کاملاً روشن و مبتنی بر ایجاد اتحاد بود. ما بر این باوریم که حتی با وجود تفاوت‌های دیدگاهی میان نیروهای سیاسی شرق کوردستان، این اتحاد تنها راه موفقیت خلق ماست. در همین راستا، طی سالیان اخیر تلاش‌های مستمری داشته‌ایم و معتقدیم تشکیل یک جبهه‌ی واحد و نیرومند برای شرق کوردستان و هم‌زمان، ایجاد جبهه‌ای مشابه برای

سراسر ایران ضرورتی گریزناپذیر است.

در حال حاضر، مراکز دیالوگ جهت هم‌گرایی احزاب سیاسی شرق کوردستان شکل گرفته‌اند. هدف ما این است که در این مراکز، هم‌پیمانی‌ها و پلتفرم‌های مشترکی ایجاد شود که بتوانند در حوزه‌های سیاسی و مقوله‌ی دفاع از خلق، به تصمیمات و نتایج مشترک دست یابند. برای ثمربخشی این اتحاد، حضور و نقش‌آفرینی فعال نهادهای مدنی و سازمان‌های زنان الزامی است. علی‌رغم موانع موجود و عدم اعلام آمادگی برخی احزاب، ما در مسیر شکل‌گیری این اتحاد مصمم هستیم و باور داریم که این اراده به‌زودی عملی خواهد شد.

سوال: هماهنگی و همکاری پژاک با احزاب اپوزیسیون ایرانی در چه سطحی است؟ آیا نقاط مشترکی میان شما و آنها جهت همکاری‌های متقابل وجود دارد؟

پیمان ویان: ما با جریان‌های دمکراتیک و آن بخش از اپوزیسیون که بر ضرورت تحقق یک «ایران دمکراتیک» تأکید دارند، در سطوح مختلف تعامل داریم. همچنین، ارتباط مستمر با خلق‌ها را در راستای استراتژی خود، امری حیاتی می‌دانیم؛ چرا که معتقدیم آزادی تنها از مسیر همبستگی خلق‌ها میسر می‌شود. همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، در شرایط کنونی ایجاد جبهه‌ای واحد از اپوزیسیون که بتواند در مسیر دستیابی به ایران دمکراتیک نقشی کلیدی ایفا کند، الزامی است.

از دیدگاه ما، دیالوگ با هر نهاد یا شخصی در اپوزیسیون که «هویت خلق‌ها»، «تکثر آیین‌ها» و «آزادی زنان و جوامع» را به رسمیت بشناسد، به‌ویژه در این مقطع زمانی، برای تشکیل یک جبهه نیرومند، حیاتی است؛ جبهه‌ای که باید نمایندگان واقعی همه‌ی خلق‌ها و آیین‌ها را در بر گیرد. اگرچه تعاملاتی در این سطح شکل گرفته است، اما کماکان ضعیف بوده و پاسخگوی نیازهای مبرم کنونی نیست.

بخش‌هایی از مخالفان رژیم همچنان بر رویکردهای «شوونیستی»، «مردسالارانه» و «ملیت‌گرایی افراطی» پافشاری می‌کنند. این جریان‌ها با چنین ذهنیتی، توانایی تبدیل شدن به یک اپوزیسیون قدرتمند را ندارند و از سوی مردم نیز پذیرفته نخواهند شد.

هدف ما در پژاک، شکل‌گیری پلتفرم‌های مشترک میان خلق‌ها جهت ایجاد جبهه‌ای واحد برای تحقق ایران دموکراتیک است. هسته‌های اولیه این جبهه مشترک در جریان قیام "زن ژیان آزادی" شکل گرفت، اما تقویت و انسجام بیشتر آن ضرورتی انکارناپذیر است. میان خلق‌های ایران نقاط مشترک بسیاری برای اتحاد وجود دارد که مهم‌ترین آن‌ها، مقابله با رژیم توتالیتر است که هویت آنان را انکار کرده و پیوسته حقوق سیاسی، فرهنگی و زبانی‌شان را مورد هجوم قرار می‌دهد. در چنین شرایطی، هدف مشترک همه‌ی ما رسیدن به آزادی و دموکراسی است؛ هدفی که تنها در سایه‌ی اتحاد دست‌یافتنی خواهد بود.

سوال: شعار ژن ژیان نازادی
به هسته بسیاری از اعتراضات تبدیل شده و بسیاری با آن هویت خود را تعریف می‌کنند، شما به عنوان یک رئیس مشترک زن، پیشاهنگی زنان در شرق کوردستان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

پیمان ویان: می‌توان گفت انقلاب‌های اجتماعی قرن بیست و یکم بر پایه «ژنئولوژی» (علم زن) استوار شده‌اند؛ دانشی مبارزاتی که خاستگاه آن کوردستان است. انقلاب "زن زندگی آزادی" نیز انعکاس و تجلی همین فلسفه است که اکنون به نمادی هویتی و مانیفستی برای مبارزات خلق‌های آزادی‌خواه در برابر رژیم دیکتاتور بدل گشته. "زن زندگی آزادی" نه تنها یک شعار، بلکه نقشه‌راه و فلسفه‌ی حیات آزاد و برابری طلبانه‌ای است که خلق‌های ایران خواستار آنند؛ همان فلسفه‌ای که قاطعانه در برابر مردسالاری، ملت‌گرایی و دین‌گرایی ایستاده و انقلاب خلق‌ها را زنده نگه می‌دارد. این انقلاب به ذهن فرد

ایرانی جسارت بخشیده و تمام تابوهای بت‌واری رژیم را شکسته است. با چین زمین و دستاوردهای گران‌بهایی، تنها حرکت‌ها و شخصیت‌های دارای ذهنیتی دموکراتیک و آزادی‌خواه می‌توانند وارثان راستین این انقلاب بوده و خود را بخشی از آن بدانند

یکی از ارکان بنیادین خیزش خلق‌ها در ایران، مبارزات بی‌امان زنان، مقاومت اسطوره‌ای آنان در زندان‌ها و عصیان علیه ذهنیت مردسالار است. زنان با ایستادگی خود، به این جنبش «علم انقلاب» بخشیده‌اند و پارادایم "زن زندگی آزادی" ضامن بقا و پویایی آن گشته است؛ این واقعیت گویای آن است که انقلاب خلق‌های ایران به دست زنان و با مژده‌ی آزادی آنان رقم خواهد خورد.

من به عنوان یک رئیس مشترک زن، دفاع از انقلابی را که از بطن "زن زندگی آزادی" جوشیده، وظیفه‌ی خود می‌دانم و بر این باورم که باید این شناسه‌ی هویتی عمیق را به جهانیان شناسانیم. اهمیت این هویت در آن است که هر انقلابی

بدون پیشاهنگی زنان، در نهایت به بازتولید ذهنیت مردسالار تن داده که آن نیز به دیکتاتوری، دولت-ملت و چنان که امروز شاهدیم، به قتل عام خلق‌ها ختم می‌شود.

خاستگاه شعار "زن زندگی آزادی" کوردستان است؛ چرا که خلق کورد از سنت سازماندهی، سیاست‌ورزی و سیستم دفاعی منسجم برخوردار است. امروزه زنان مبارز کورد، پیشاهنگان این علم انقلاب و نماد اتحاد و آزادی‌اند. نمونه‌های بارز این مقاومت، آنانی هستند که دیوارهای زندان را به سنگر مبارزه بدل کرده‌اند؛ از زینب جلالیان که ۱۷ سال است با اصرار بر فلسفه‌ی "زن زندگی آزادی" به مبارزه ادامه می‌دهد، تا وریشه مرادی (جوانا سنه) که بر تداوم این مسیر مصمم است، و پخش‌ان عزیززی که رهایی خلق‌های ایران را در گرو این آرمان می‌بیند.

زنان مبارز کورد به دلیل تجربه‌ی انباشته در مقاومت، آگاهی از چگونگی تحقق برابری در حیات دموکراتیک و تسلط بر دانش سازماندهی و دفاع از خود، منبع

الهام زنان سراسر ایران هستند. آنان هرگز اجازه نخواهند داد سیستم مردسالار در عرصه‌ی سیاست، جامعه و دفاع خودنمایی کند. ما معتقدیم این زنان، پیشگامان حیات مسالمت‌آمیز خلق‌ها در راه یک ایران دمکراتیک‌اند؛ همان‌گونه که امروز خلق کورد در سایه‌ی مبارزات زنان، خود را از بند ذهنیت مردسالار و ناسیونالیسم رها می‌سازد، مبارزات زنان در ایران نیز می‌تواند ریشه‌های دین‌گرایی، علم‌گرایی، جنسیت‌گرایی و ملت‌گرایی را بخشکاند. به بیانی دیگر، قدرت آزادی خلق‌ها، نسبت مستقیمی با عمق حضور و مبارزه‌ی زنان در جامعه دارد. در این پیچ تاریخی، زنان نقشی تعیین‌کننده و مسئولیتی خطیر بر عهده دارند.

سوال: به عنوان آخرین سوال، درخواست شما به مثابه یک جریان سیاسی تاثیر گذار و جدی، از مجامع بین‌المللی و سازمانهای حقوق بشری برای پشتیبانی از مبارزات مردم ایران و کوردستان چیست؟

که هر انسان آزادی‌خواه و تمامی نهادهای و سازمان‌های حقوق بشری، به نوبه‌ی خود صدای این مردم باشند و همان‌طور که در انقلاب "زن زندگی آزادی" هم‌بستگی نشان دادند، این‌بار نیز هم‌صدای آنان بمانند.

از همه مهم‌تر این است که مردم ایران به مبارزه ایمان دارند و خواستار آزادی‌اند؛ بهای آن هر چقدر هم سنگین باشد، مردم انتخاب خود را کرده‌اند. ما نیز معتقدیم که پیروزی در نهایت از آن خلق‌های ایران خواهد بود.

پیمان ویان: در پایان باید تأکید کرد که برای پیروزی خلق‌های ایران در مقابل رژیم دیکتاتور، حمایت همه‌جانبه‌ی انسان‌های آزادی‌خواه، هم در سطح منطقه و هم در عرصه‌ی بین‌المللی ضروری است. سرنوشت خلق‌های آزادی‌خواه ایران می‌تواند سرنوشت خاورمیانه و جهان آزاد را تعیین کند؛ چرا که تحقق یک ایران دموکراتیک و سقوط دیکتاتوری رژیم جمهوری اسلامی بر تمام جهان تأثیر خواهد گذاشت. مردم ایران برای آزادی، برابری و عدالت مبارزه می‌کنند و این مبارزات باید برای هر شخص دموکراتیک و آزادی‌خواه در جهان حائز اهمیت و منبع الهام باشد.

قتل‌عام‌ها و جنایات عظیم رژیم در ایران، وجدان هر انسانی را به درد می‌آورد، اما صدای خلق‌های ایران آن‌چنان که باید شنیده نشده است. هنوز هم مردم در خطرند؛ چرا که مصمم به دستیابی به آزادی‌اند و هزینه‌ی آن را با جان جوانانشان پرداخته‌اند. لازم است

گفتمان دمکراتیک ایران؛ مبتنی بر همزیستی مسالمت‌آمیز، پادزهر فاشیسم

اھون جیاکو

در طول یک سال اخیر (سال ۱۴۰۴) شاهد دو رخداد عمده در گستره سیاسی و اجتماعی ایران بودیم. اولی جنگ ۱۲ روزه و دومی واقعه نارضیاتی‌های وسیع دی ماه که با سرکوب رژیم جمهوری اسلامی ایران مواجه شدند. هر یک از این رخدادها موضوع مهمی را روشن کردند. جنگ ۱۲ روزه اثبات کرد که در صورت عدم همراهی جامعه، حمله خارجی به تنهایی نتیجه‌ی نهایی را مشخص نخواهد کرد. به وضوح مشاهده کردیم که عدم قیام مردمی در دوران جنگ ۱۲ روزه، البته نه به دلیل خواست حفظ رژیم از سوی

مردم، بلکه بدلیل خطاهای استراتژیک و تاکتیکی نیروهای طرف جمهوری اسلامی، بود که باعث شد جمهوری اسلامی جان سالم به در برد. در دوره قیام دی ماه هم مشاهده کردیم که تلاش برای پروژه رهبرسازی از بیرون آن هم با ماهیت و محتوایی استبدادی بر مبنای نادیده گرفتن واقعیت اجتماعی، فرهنگی و ملی ایران نمیتواند مورد رغبت عمومی قرار گیرد.

بنظر من هر دو رخداد باتمام جوانب سلبی خود حاوی این جنبه ایجابی بودند که اول؛ بدون اهتمام دادن جدی به نیروی مردم در ایران، پروژه‌های که صرفاً متکی به مداخله خارجی هستند با شکست مواجه می‌شوند و در عین حال بدون یک رهبری فراگیر که خواست‌های تمام مردمان، جوامع و ملیت‌های ایران را در نظر بگیرد، هیچ اقدامی توان نمایندگی انقلاب ایران را نخواهد داشت.

در واقع وضعیت موجود فرصت‌هایی را به روی گفتمان دمکراتیک که مبتنی بر همزیستی مسالمت‌آمیز میباشد گشوده است. البته طرح پروژه همزیستی مسالمت‌آمیز در ایران همچنان با موانعی از سوی ملیگرایی

افراطی ایرانی روبرو خواهد شد، ولی اگر بنیان این گفتمان این واقعیت را که در درون جامعه ایران پتانسیل‌های بالای مبارزه وجود دارد و پروژه‌های فراگیر و دمکراتیک می‌توانند رهبری آن را برعهده بگیرند، بطور جدی مورد بررسی قرار دهند، میتوانند گفتمان خود را به گفتمان غالب و تعیین کننده تبدیل کنند.

به هر روی آلترناتیو همزیستی مسالمت‌آمیز بایستی در چند عرصه به خود انسجام بخشد. عرصه‌هایی از قبیل عرصه گفتمانی، خط‌مشی سیاسی و مدیریتی. به این معنی باید از لحاظ معرفت‌شناختی و گفتمانی تعریف واضحی از خود ارائه دهد. از لحاظ سیاسی خط‌مشی سیاسی خود را روشن کنند و در این راستا نوع رابطه خود را در سطح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی تنظیم کنند. از لحاظ مدیریتی باید ساز و کارهایی را پیش بگیرند تا خود را از چنان ظرفیتی برخوردار سازند که نیروی وسیع دمکراسیخواه را به صفوف خود جذب نمایند.

ابتدا باید مشخص کرد که همزیستی مسالمت‌آمیز صرفاً یک ترجیح مقطعی

در طی این سالها روابط اجتماعی و فرهنگی مشترکی را خلق نموده‌اند. مگر می‌شود تلاش برای حذف ترکها و یا برعکس آن را متصور شد؟ نه تنها اقدام به انجام آن آیا صرفا تصور آن وحشتناک نیست؟

و تاکتیکی نیست، بلکه ضرورتی اخلاقی، حقوقی، اجتماعی و سیاسی اجتناب‌ناپذیر می‌باشد. فلسفه وجودی آن نیز برآمده از واقعیت دنیای امروز است که بیشتر از هر زمانی ما شاهد دره‌متنیدگی و اختلاط فرهنگ‌ها و

جوامع هستیم. میتوان این ضرورت را به سه بخش درون اجتماعی، حسن همجواری، واقعیت جهانی تقسیم کرد و هریک از این سه مؤلفه را با توجه به واقعیت عینی ایران تشریح کرد:

درون اجتماعی:

درک این بخش چنان دشوار نیست. ما امروز شاهد روستاها، شهرها و مناطقی هستیم که در برگیرنده اختلاط ملیت،

در طول تاریخ و اکنون نیز تمام ملل و جوامع نه در انزوای کامل بلکه در مجاورت و مراودت با ملل و جوامع دیگر زندگی می‌کنند. در طول تاریخ نیز شاهد هستیم زمانی که در بین جوامع و ملل صلح و آشتی برقرار بوده است، باعث شکوفایی، رفاه و استقرار امنیت متقابل برای جوامع هم‌جوار بوده است. هر زمان هم طبل نفاق و جنگ کوبیده شده است نه تنها مکانی بلکه مناطق دچار جنگ و ناآرامی گشته‌اند. در نتیجه‌ی آن نیز اکثریت ساکنان آن دچار مصیبت، فقر و خشونت گشته‌اند

یا مناطق جنوب و جنوب غربی ایران که ما همچنان شاهد روستاها، شهرها و مناطقی هستیم که مملو از تنوع ملی، فرهنگی و اجتماعی می‌باشد. کرد - لرها، عرب‌ها، ترکها،

فرهنگ و خصوصیات اجتماعی متنوع می‌باشند. برای نمونه خلق‌های کورد و ترک - آذری در بسیاری از روستاها، شهرها و مناطق غربی و شمال غربی ایران در کنار هم زندگی میکنند و

فارس‌ها سال‌های طولانی است که در کنار هم زندگی می‌کنند. اگر به شمال، شمال و جنوب شرقی ایران نیز نگاهی بیاندازیم شاهد حضور وسیعی از گیلک - مازنی، ترک، تات، تالش، کرد، ترکمن، بلوچ، فارس و... در روستاها، شهرها، محله‌ها و مناطق مشترک هستیم.

اگر کلان شهرهایی مانند تهران، کرج، قزوین، اصفهان، شیراز و... را نیز در نظر بگیریم کوچه‌ها، محلات و مناطقی را خواهیم دید مملو از تنوعات فرهنگی، ملی و اجتماعی. از سویی دیگر بغیر از تنوعات ملی و فرهنگی ما در اکثر روستاها، محلات شهری شاهد حضور مشترکی از ادیان و مذاهب مختلف هستیم. همچنین با توجه به شکوفایی اجتماعی دنیای امروز ما با طیف‌های مختلف سنی، جنسی - جنسیتی و گرایش‌های مختلف فکری و سیاسی در امکان مشترک هستیم و ناگزیر به زندگی در کنار همدیگر می‌باشیم.

حسن هم‌جواری:

در طول تاریخ و اکنون نیز تمام ملل و جوامع نه در انزوای کامل بلکه در

مجاورت و مراودت با ملل و جوامع دیگر زندگی می‌کنند. در طول تاریخ نیز شاهد هستیم زمانی که در بین جوامع و ملل صلح و آشتی برقرار بوده است، باعث شکوفایی، رفا و استقرار امنیت متقابل برای جوامع هم‌جوار بوده است. هر زمان هم طبل نفاق و جنگ کوبیده شده است نه تنها مکانی بلکه مناطق دچار جنگ و نا آرامی گشته‌اند. در نتیجه آن نیز اکثریت ساکنان آن دچار مصیبت، فقر و خشونت گشته‌اند.

اگر در سطح ایران این مهم را نیز در نظر بگیریم، برای نمونه شاید در بین کردستان و بلوچستان و یا در بین کردهای درون کردستان با مردمان ترکمن، گیلک، مازنی و... فاصله‌ای جغرافیایی وجود داشته باشد، ولی موارد زیاد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، تاریخی، فرهنگی وجود دارند که آنها را به هم پیوند می‌زند. با توجه به این واقعیت، عدم اعتقاد به هم زیستی مسالمت‌آمیز می‌تواند باعث سوزاندن بسیاری از فرصت‌ها گردد که می‌تواند متقابلاً تاثیر مثبت بر زندگی آنها بگذارد.

اگر در سطح منطقه و خاورمیانه هم

مسئله را بررسی کنیم، این ملت‌ها پیوندهای مشترک فرهنگی و تاریخی دارند. ناآرامی در منطقه همه را متضرر خواهد کرد و ثبات و صلح همه را نابود خواهد ساخت. ما ملیت‌هایی در ایران داریم که هر بخش از آنها درون یک کشور قرار گرفته است. مانند بلوچ‌ها، کردها، عرب‌ها، ترک‌ها، فارس‌ها و... این ملیت‌ها نمی‌توانند با مردمانی از خودشان که دارای هویت مشترک می‌باشند به صرف اینکه در درون مرزهای کشوری دیگر قرار گرفته‌اند سر دشمنی داشته باشند و یا اینکه از مرزها با آنها خود را منع کنند. در زاویه‌ای دیگر من بعنوان یک کرد نمی‌توانم با عرب‌های داخل ایران سر دوستی و آشتی داشته باشم، ولی سر دشمنی با تمام عرب‌های خارج از مرز ایران. در مورد ترک‌ها، فارس‌ها، بلوچ‌ها و غیره به همین شیوه می‌باشد.

مسئله را بررسی کنیم، این ملت‌ها پیوندهای مشترک فرهنگی و تاریخی دارند. ناآرامی در منطقه همه را متضرر خواهد کرد و ثبات و صلح همه را نابود خواهد ساخت. ما ملیت‌هایی در ایران داریم که هر بخش از آنها درون یک کشور قرار گرفته است. مانند بلوچ‌ها، کردها، عرب‌ها، ترک‌ها، فارس‌ها و... این ملیت‌ها نمی‌توانند با مردمانی از خودشان که دارای هویت مشترک می‌باشند به صرف اینکه در درون مرزهای کشوری دیگر قرار گرفته‌اند سر دشمنی داشته باشند و یا اینکه از مرزها با آنها خود را منع کنند. در زاویه‌ای دیگر من بعنوان یک کرد نمی‌توانم با عرب‌های داخل ایران سر دوستی و آشتی داشته باشم، ولی سر دشمنی با تمام عرب‌های خارج از مرز ایران. در مورد ترک‌ها، فارس‌ها، بلوچ‌ها و غیره به همین شیوه می‌باشد.

واقعیت جهانی:

اگر به واقعیت جهان امروز نگاهی بیندازیم، شاهد جهانی بسته نیستیم. جهانی باز با تردهای روزانه در بین مناطق دور از هم هستیم. ضروریات زندگی امروز و سرعت حمل و نقل به سطح رسیده است که ملاقات و مراوده انسانها را در عرصه مجازی و

اگر به واقعیت جهان امروز نگاهی بیندازیم، شاهد جهانی بسته نیستیم. جهانی باز با تردهای روزانه در بین مناطق دور از هم هستیم. ضروریات زندگی امروز و سرعت حمل و نقل به سطح رسیده است که ملاقات و مراوده انسانها را در عرصه مجازی و

کلید واژه منافع ملی نباید مستمسک به دوری و دشمنی با ملل همجوار شود. برعکس منافع ملی هر کشور می‌تواند در گرو آرامش و ثبات منطقه ارزیابی شود. هر یک از کشورهای منطقه دارای فرصت‌ها و منابعی ویژه است

ذکر کردیم و گرنه در مورد عدیده‌ای از همفکری‌ها واقعیت اینچنین است و امروز مراودات فکری، ایدئولوژیک، جریانی و جنبشی در سطح جهان از هر زمانی بیشتر است.

اگر روابط سیاسی، دیپلماتیک، اقتصادی و ژئوپلتیک را به موارد فوق بیافزاییم که بیشتر از هر دوره‌ای از تاریخ در این دوره ما فعال می‌باشند، بهتر اهمیت اصرار به همزیستی مسالمت‌آمیز درک می‌گردد. این نیز مبرهن است، در جهانی که هر سطح از صلح و آشتی برقرار باشد به همان وسع روابط سیاسی، دیپلماتیک، اقتصادی و ژئوپلتیک از تهدید به فرصت تبدیل خواهند شد.

تمام این واقعیت‌ها ما را به عنوان طرفداران آلترناتیو دموکراتیک در ایران، ملزم می‌گرداند که در پی ساخت ایرانی دموکراتیک و آزاد در سایه همزیستی مسالمت‌آمیز درون اجتماعی باشیم. در همان راستا نیز باید ایران را نه مخل منطقه و جهان بلکه وسیله ثبات و آرامش تبدیل کنیم. یعنی باید کاملاً برعکس جمهوری اسلامی و آلترناتیوهای مشابه عمل کنیم. این نیز قبل از هر چیز مستلزم ایجاد شفافیت در

حقیقی در سطح جهان به امری روزانه تبدیل کرده است. از عدم ناسازگاری به واقعیت این جهان جز انزوای طلبی چیزی حاصل نمی‌گردد.

اگر واقعیت ایران را در رابطه با این واقعیت جهانی مورد ارزیابی قرار دهیم، مشاهده خواهیم کرد که بغیر از سفرهای روزانه، میان مدت و بلند مدت ایرانیان به اقصی نقاط جهان در نتیجه مراودات سیاسی و اقتصادی، امروزه بیشتر از ۵ میلیون ایرانی در خارج از ایران، بویژه کشورهای غربی زندگی می‌کنند و از حقوق شهروندی کشورهای میزبان برخوردارند. بدون تردید این در نتیجه همزیستی مسالمت‌آمیز نسبی در سطح جهانی میسر گشته است.

از سوی دیگر افکار جدید و جنبش‌های اجتماعی فراملی و فرامنطقه‌ای دیگر مرزها را در نوردیده و امروز ما بیشتر از هر زمانی شاهد سلايق و افکار جهانی هستیم. برای نمونه یک ایرانی طرفدار محیط‌زیست می‌تواند حس دوستی و تعلق خاطر را به هر مکان محیط‌زیستی در هر جایی از جهان که هست، داشته باشد. ما مسئله محیط‌زیست را بعنوان بومونه

۳ سطح کلان می‌باشد.

سطح گفتمانی:

آلترناتیو دموکراتیک ابتدا بایستی از لحاظ گفتمانی شفاف و زلال بیندیشد و با زبانی شیوا و رسا اندیشه خود را به جامعه انتقال دهد. ایران را طبق واقعیت تاریخی، اجتماعی، فرهنگی و ملی خود در نظر بگیرد نه آنطور که نیروهای غیره دموکراتیک دلشان می‌خواهد. پذیرد که ایران مملو از ملیت‌ها و فرهنگ‌های متنوع با خصوصیات اجتماعی متکثر است. این گفتمان متکی به همزیستی مسالمت‌آمیز است که می‌تواند تمام این تنوع و تکثر را به فرصت تبدیل کند. در غیر این صورت هیچگاه ما شاهد ثبات در ایران نخواهیم شد و همچنان که ایران کانون بی‌ثباتی درونی می‌ماند، عامل عدم بی‌ثباتی بیرونی در سطح منطقه و بین‌الملل نیز باقی خواهد ماند.

گفتمان دموکراتیک ابتدا باید با ملی‌گرایی افراطی ایرانی مرزهای قاطع خود را مشخص کند. با صدای رسا به حقوق ملیت‌های تحت ستم اقرار کند و تحقق آن را به محور گفتمانی خود تبدیل کند. با این کار عرصه را هم

بر ملیگرایی افراطی ملیت‌های تحت ستم که بیشتر جنبه هیجانی و تقابلی دارد محدود خواهد کرد. اگر نیروهای تمرکزگرا و غیر دموکراتیک ملیت‌ها را با عناوینی همچو عشیره و قوم مورد خطاب قرار می‌دهند، این تنها یک خطاب کلامی و زبانی نیست، بلکه بر آمده از تفکری شبه فاشیستی است. به این طریق می‌خواهند بگویند آنانی که زمینه ملیگرایی ایرانی شده‌اند، متمدن هستند. تعدادی هم هنوز در قالب عشیره و قوم زیست می‌نمایند و باید با رویکردهای خشک و نرم سعی به ذوب آنها در درون ملیگرایی ایرانی فارس محور کرد. این را نیز به عنوان یک دوران مقطعی در نظر می‌گیرند که باید به هر قیمتی شده با توسل زر و زور، آسمیلاسیون و اتوآسمیلاسیون از آن عبور شود. از لحاظ جامعه‌شناسی هم نگاهشان به قوم و عشیره تحقیر آمیز است. در کل این عناوین را به کلید واژه حقارت و سرکوب در برابر ملیت‌های تحت ستم ایران تبدیل کرده‌اند.

گفتمان دموکراتیک لازم است در برابر تلاش‌هایی که مبتنی بر ساخت نوینی از ایران تمرکزگرا و دولت

موازات با اصرار راسخ به حقوق دمکراتیک ملیت‌های تحت ستم باید جنبه فکری و سازمانی آن با مشارکت تمام عناصر ملی، فرهنگی و اجتماعی ایران تنظیم گردد نه از بالا دیکته شود. باید همه عناصر دمکراتیک در ساخت و حفظ آن سهیم باشند. این نیز مستلزم تلاش و فعالیت‌های بی‌وقفه می‌باشد.

لازم است که با وجود اصرار به حقوق شهروندی یکسان، اما در بین مفاهیم حقوق شهروندی و هویت تفاوت قائل باشد. مانند راست افراطی عبارت حقوق شهروندی را به کلید واژه سرکوب خصوصیت هویتی ملیت‌های درون ایران تبدیل نکند. حالا بماند که نیروهای راست افراطی تا چه حد در ادعای خود مبنی بر قائل بودن به حقوق شهروندی صادق می‌باشند. در واقع در درون نظام‌های نسبتاً دمکراتیک میتوان از حقوق شهروندی یکسان صحبت کرد، ولی به این میزان نمی‌توان از هویت یکدست و قاطع صحبت کرد. برای نمونه یک ایرانی که در آمریکا زندگی میکند میتواند از حقوق شهروندی آمریکا بهرمنند شود ولی از لحاظ هویتی

- ملت تک ساحتی مبتنی بر انکار حقوق ملیت‌های تحت ستم مقابله کند. در عین حال بایستی در برابر ملی‌گرایی تندرو و تقابلی ملیت‌های تحت ستم که تنها گزینه را گسست ملی و جغرافی در ایران می‌دانند، بر جوانب معرفتی و ساختاری ایران دمکراتیک و غیرمتمرکز اصرار بورزد. جهت پرساخت آن همت بگمارد و در این راستا به دنبال کسب مشروعیت و جذب نیروی اجتماعی در داخل و خارج تلاش نماید.

مهم است که در حین تلاش راسخانه جهت بر ساخت ایرانی دیموکراتیک و غیرمرکزی که در واقع در سطح داخلی و بین‌المللی بیشترین مقبولیت را دارد، ابراز گزینه‌هایی دیگر از سوی ملل تحت ستم را جرم قلمداد نکند و در سطح آزادی بیان رویکرد روادارانه داشته باشد. یعنی بیشتر بدنبال اقناع و جلب اعتماد ملیت‌های تحت ستم باشد تا اینکه همانند راست افراطی اصطلاحاتی همانند تجزیه‌طلبی و فدرالیسم را به عنوان نقطه مقابل حفظ تمامیت ارضی به کلیدواژه سکوت و سرکوب تبدیل کند.

در واقع گفتمان دمکراتیک در

ساحتی می‌باشد. برای نمونه من بعنوان یک کرد با تعریفی نوین و دمکراتیک از ایرانی بودن میتوانم هم از حقوق شهروندی و هویت مشترک ایرانی برخوردار باشم و هم هویت کرد و کوردستانی بودن خود را حفظ کنم.

در واقع فارغ از جنبه اخلاقی و حقوقی از لحاظ سیاسی هم مسئله ملیت‌ها در ایران حاوی مرزبندی قاطع با آلترناتیوهای راست افراطی و شبه فاشیستی می‌باشد. چرا که آنها در بسیاری از مسائل از جمله مسئله زنان و زحمتکشان میتوانند با ادعاهای لیبرالیستی و سرمایه‌دارانه به اغفال فرد و جامعه بپردازند، ولی در مسئله ملیت‌ها همچنین

راهی ندارند. یا باید آن را قبول کنند که چنین باشد دیگر تن به تغییر ماهیت داده‌اند و یا باید به تقابل با آن متوسل می‌شوند که رنگ و لعاب می‌بازند و نقاب‌هایشان خواهد افتاد. به نوعی دیگر پاشنه آشیل آنها در

همچنان ایرانی باقی بماند. چرا که مفهوم حقوق شهروندی تنظیم رابطه فرد با بروکراسی یک دولت و کشور است اما مفهوم هویت به ریشه‌ای ملی، فرهنگی و تاریخی برمیگردد و صرفاً محدود به رابطه بین فرد و دولت محدود نمی‌شود.

البته در نظام‌های دمکراتیک و

بدون تردید به غیر از مسئله ملیت‌ها، مسئله زن، محیط‌زیست، عدالت اجتماعی و سایر مطالبات دمکراتیک نیز باید در گفتمان دمکراتیک نقش محوری داشته باشند. ولی برای آنکه موضوع طولانی و از تکرار پرهیز شود می‌توان بحث را چنین خلاصه کرد - گفتمان دمکراتیک باید محتوای "ژن ژیان آزادی" را همچنان به عنوان کلان روایت خود حفظ کند

منعطف میتوان با اتکا به محتوای وحدت در کثرت از هویت مشترک البته با حفظ هویت‌های ویژه افراد و جوامع درون آن نیز سخن گفت اما آنچه که باید از آن حذر کرد هویت‌سازی آمرانه، تحمیلی و تک

چالش دموکراسی این مسئله می‌باشد که مانند جن از بسم‌الله از آن پرهیز میکنند.

بدون تردید بغیر از مسئله ملیت‌ها مسئله زن، محیط‌زیست، عدالت اجتماعی و سایر مطالبات دموکراتیک نیز باید در گفتمان دموکراتیک نقش محوری داشته باشند. ولی برای آنکه موضوع طولانی و از تکرار پرهیز شود میتوان بحث را چنین خلاصه کرد - گفتمان دموکراتیک باید محتوای ژن، ژیان، آزادی را همچنان بعنوان کلان روایت خود حفظ کند -

خط‌مش سیاسی:

می‌طلبد که گفتمان دموکراتیک در سطح داخلی و منطقه‌ای با اسلام سیاسی که در پی ایجاد حکومت شریعتی می‌باشد مرزبندی قاطع داشته باشد. در عین حال از غلطیدن به دایره اسلام ستیزی هوشیار باشد. بایستی سعی کند از پیروان اسلام (شیعه و سنی) و بقیه ادیان و مذاهب موجود در ایران جلب اعتماد کند که در ایران دموکراتیک هیچگونه تعرضی به عقاید شخصی و جمعی آنها نخواهد شد و در ابراز و به جا آوردن آنها کاملاً آزاد

هستند.

لازم است که به توانمندی‌ها و استعدادهای لوکال (محلی) اهمیت دهد. این اطمینان خاطر و امنیت را در ساکنان تمام مناطق حاصل کند که امکان فایده بردن از منابع هر منطقه را برای مردمان خود آن منطقه در اولویت قرار می‌دهد. به خودمدیریت‌های محلی قائل است و در راستای تبیین آنها اصرار می‌ورزد.

در مورد سیاست منطقه‌ای و بین‌المللی بایستی در موازات پرهیز از رویکرهای راستگرایانه و دنباله‌روانه که میتواند ایران را به حیاط خلوت نیروهای ابرقدرت منطقه و جهانی تبدیل کند، از رویکردهای چپ‌روانه و ستیزه‌جویانه مبتنی به بازمانده افکار دوران جهان دو قطبی جنگ سرد در تقابل با کشورهای منطقه و ابرقدرت جهانی پرهیز کند. به نیروهای منطقه و جهان این اطمینان را بدهد که در موازات میسر کردن یک زندگی دموکراتیک و آزاد برای مردمان درون ایران، ایران را به تهدیدی برای آنها تبدیل نخواهد کرد. برعکس ایران را به یک فرصت منطقه‌ای و جهانی تبدیل خواهد کرد که هم جهانیان را

جهت شکوفایی خلاقیت و استعدادهای فردی برای نقش آفرینی در راستای پیشبرد اهداف عمومی فراهم سازد، افراد توانمند نیز مقید به تصمیمات جمعی و منافع عمومی باشند.

در دوره گذار هم باید منافع تمام نیروهای ملی و اجتماعی مورد توجه قرار گیرند و راه را به یک مشارکت وسیع اجتماعی و جمعی گشود و همه را در به انجام رساندن و تضمین دستاوردهای انقلاب بسیج کرد. عبور از دوره گذار به دوره مدیریت پایدار می‌تواند از مکانیزم‌های دمکراتیکی همچون انتخابات آزاد، مجلس مؤسسان فراگیر و همه‌پرسی تبعیت کند. از شیوه‌های استبداد فردی، گروهی و نهادی بطور قاطع عدول کرده و به ساخت نهادهای فرگیر همت بگمارد. برای پرهیز از تکرار مکررات به این سطح بسنده خواهم کرد و خواننده گرامی را برای اطلاع از منظور خود از مدیریت دمکراتیک به مطلبی تحت عنوان - ترکیب در مبارزه و تکثر در مدیریت - از خود رجوع خواهم داد که پیشتر در نشریه آلترناتیو منتشر گشته و در سایت رسمی پژاک موجود می‌باشد.

از منابع خود بهرمنند کند و هم از منابع و دستاوردهای بیرون از ایران نیز در راستای سعادت مردمان ایران استفاده خواهد کرد. بجای دشمن تراشی رواداری و همزیستیه مسالمت‌آمیز را در سیاست ایران دمکراتیک دنبال کند و این را به پایه سیاست خارجی و دیپلماسی منطقه‌ای و بین‌المللی خود نیز تبدیل کند. یعنی باید موقعیت ژئوپلیتیک ایران را به فرصت تبدیل کرد نه مانند عملکرد جمهوری اسلامی که آن را به تهدید برای داخل، منطقه و جهان تبدیل کرده است.

عرصه مدیریت:

میتوانیم مدیریت را به سه دوران مبارزه با جمهوری اسلامی، دوره گذار و مدیریت پایدار تقسیم کنیم. آلترناتیو دمکراتیک باید برای مدیریت مبارزه با وجود پرهیز از مدیریت‌های فرد محور و محدود راه را بر مدیریت فراگیر، مشورتی و کلکتیو هموار سازد. در عین حال از مانع سازی در برابر استعدادهای فردی برای خدمت‌رسانی به اهداف انقلاب در حذر باشد. بدون تردید فضای کلکتیو باید زمینه را

ژنولوژی دانشی بدیل برای حل مسائل اجتماعی

کمیته ژنولوژی شرق کردستان

نشان می‌دهد که زنان عنصر اصلی موجودیت اجتماعی و سوژه‌ی اصلی و ارزشمند آن بوده‌اند. همچنین زنان در ساخت فرهنگ و انتقال زبان بیش از مردان نقش داشته‌اند. غصب ارزش‌های فرهنگ زن-مادر و دستاوردهای جامعه‌ی مادرمحور نخستین گام هژمونی مردسالاری است. از سوی دیگر ارزش‌زدایی زنان از سوی فرهنگ پدر-مردسالاری به صورت بدیهی فرض می‌کند که زنان انسان‌های کاملی نبوده و فرودستی آنان را طبیعی جلوه می‌دهند و آن را به عنوان یک واقعیت و ایدئولوژی بنا می‌گذارد. در هر یک از مراحل شکل‌گیری ذهنیتی از میتولوژی، فلسفه، دین و تا علم مشاهده‌ی این واقعیت ممکن است.

تاریخ بردگی زنان نوشته نشده، تاریخ آزادی زنان در حال نوشتن است. (عبداللہ اوجالان)

در طول تاریخ هیچ ملتی به اندازه‌ی زنان از پامال شدن حقوق خود به بهانه‌ی فرهنگ رنج نبرده‌اند. با وجودی که زنان نقش مهم و تاثیرگذاری در تاریخ و بر ساخت حافظه‌ی اجتماعی داشته‌اند، اما این عاملیت آنان از منظر تاریخ‌نگاری رسمی مورد تفسیر قرار نگرفته، میراث و تجارب آنان نادیده انگاشته و یا بر روی آن سرپوش گذاشته شده است. زیرا تاریخ و در کل، همه‌ی علوم از دید مردان شکل گرفته است. مطالعات انسان‌شناختی و باستان‌شناسی

"دمکراسی، آزادی زن و اکولوژی" بدین معناست که اشکال دیگری از استعمارگری نیز وجود دارد و اشکال متنوع ستم با یکدیگر در پیوند بوده و درهم تنیده است. سرمنشا تمامی اشکال

بنابراین ما با یک تاریخ تحریف شده‌ی زنان مواجهیم. بدون تردید دیدگاه زنانه به تاریخ، ابتدا راه بر فهم وضعیت فرودستی زنان می‌گشاید. هزاران سال است که هجمه‌ای گسترده

علیه زنان صرفاً به دلیل "زن بودن" وجود دارد. بنا به واقعیت مورد تحلیل قرار گرفته می‌دانیم که فرودستی زنان زیربنای تحکم بر طبیعت و جامعه است؛ از سویی تعرض به آزادی، برابری و فرهنگ اشتراکی مادی-عاطفی است. به همین دلیل عبدالله اوجالان با تاکید بر «آزادی جامعه در گرو آزادی زن بودن» به این واقعیت اشاره می‌کند. بدون آزادی

با توجه به تحریف گسترده‌ای که در تاریخ زنان صورت گرفته، نیاز به بازخوانی تاریخ زنان از سوی خود آنان وجود دارد. به عبارتی نیاز به نگارش زنانه‌ی تاریخ وجود دارد. ارائه‌ی "ژنولوژی" به عنوان علم زنان از سوی اوجالان مسیر ورود به این تاریخ‌نگاری را گشوده است. ژنولوژی از یک سو سازماندهی، عمل، برنامه و استراتژی رهنمود آزادی را شکل‌دهی کرده و از سوی دیگر شاخه‌ی مهمی از ساخت اجتماعی با پیشاهنگی زنان را موضوع بررسی قرار می‌دهد

استعمار و ستم در نظم پدر-مردسالاری هژمونیک نهفته است که نماینده‌ی امروزی آن سیستم سرمایه‌داری است. فرودستی زنان در این نظم استعماری بسیار ویژه است. روشن‌سازی ابعاد تاریخ زنان در سال‌های اخیر یکی از پایه‌های مبارزات زنان محسوب

زنان و رهایی از ستم مضاعف بر آنان نمی‌توان به آزادی‌های دیگری اندیشید. در نتیجه در تفسیر صحیح تاریخ زنان نیاز به ساختارشنکی نظریه‌های موجود، ارائه‌ی تعاریف صحیح و برساخت پارادایم جدید وجود دارد. تغییر پارادایمی اوجالان مبتنی بر

می‌شود. همان‌گونه که گردا لرنر یکی از نخستین پایه‌گذاران تاریخ می‌گوید: تاریخ زنان یکی از ضرورت‌های آزادی زنان است. در این مورد ربع آخر سده بیستم، دوره‌ی زایش زنان است. با ورود گسترده‌ی زنان به حوزه‌های آکادمیک و تحقیق بر روی تاریخ، انسان‌شناسی، باستان‌شناسی و سایر شاخه‌های علوم به تدریج نظم مردانه‌ی علوم به چالش کشیده شد و فعالیت‌های مهمی در راستای زدودن مردانگی از علوم انجام گرفت. در این مرحله بیش از پیش آشکار شد که علم نیز دارای کاراکتری جنسیت‌گراست و بی‌طرف نیست. به ویژه جنبش‌های فمینیستی نقش جنسیتی علم و قدرت را در ویرانی‌های طبیعت، جنگ و فاشیسم را آشکارتر کردند. با توجه به تحریف گسترده‌ای که در تاریخ زنان صورت گرفته، نیاز به بازخوانی تاریخ زنان از سوی خود آنان وجود دارد. به عبارتی نیاز به نگارش زنانه‌ی تاریخ وجود دارد. ارائه‌ی "ژنئولوژی" به عنوان علم زنان از سوی او جالان مسیر ورود به این تاریخ‌نگاری را گشوده است. ژنئولوژی از یک سو سازماندهی، عمل، برنامه و استراتژی رهنمود آزادی را شکل‌دهی کرده و از سوی دیگر شاخه‌ی مهمی

از ساخت اجتماعی با پیشاهنگی زنان را موضوع بررسی قرار می‌دهد. مبارزات آزادی از منظر زنان در طول تاریخ همواره بوده و با مبارزات اجتماعی در پیوند مستقیم و به موازات یکدیگر در جریان است. فمینیسم جنبشی در برابر سیستم موجود است و بخش مهم و تاثیرگذاری از مبارزات آزادی زنان را تشکیل می‌دهد. لذا جنبش فمینیسم به دلیل نابسندگی‌های خود به نتایج مدنظر نرسیده است. با تحلیل این نابسندگی‌هاست که می‌توان به سؤال "چرا ژنئولوژی؟" پاسخ داد. اما پیش از آن لازم است به این نکته اشاره کرد که ژنئولوژی شامل فمینیسم هم می‌شود و آن را کامل کرده و آن را به نقد می‌کشد؛ اما نقطه‌ی مقابل فمینیسم نبوده و یا جایگزین آن نیست. ژنئولوژی ارزش‌ها، مبارزات آزادی، نظریات و به طور کلی میراث فمینیسم را مبنای قرار می‌دهد و از سوی دیگر هدف آن درک عمیق‌تر بردگی زنان، تلاش برای گذر از بردگی ساختاری و برقراری برابری و آزادی اجتماعی است. جنبش فمینیستی علی‌رغم مبارزات گسترده، در اجتماعی نمودن سیاست-عمل در حاشیه مانده است. زیرا بیشتر بر روی برابری حقوق زنان با مردان

متمرکز است. اگر مسئله‌ی زنان به عنوان یک مسئله اجتماعی مدنظر قرار نگیرد و بر مبنای آن یک آنالیز و رهیافت اجتماعی اتخاذ نگردد، در حاشیه ماندن اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. تفاوت ژنولوژی با فمینیسم این است که برای تمامی مسائل اعم از مسائل جامعه‌شناختی، فرهنگی، علمی، اقتصادی و سیاسی با دیدی زنانه راه‌حل تولید می‌کند. در عصری که مسئله‌ی آزادی زنان یکی از مسائل بنیادین محسوب می‌شود؛ نیاز به علم ویژه‌ی زنان بیش از هر زمان دیگری احساس می‌شود. در برابر سیستم استعماری ذهنی و سیاسی تمدن مردسالاری نیاز به رویکردی کلیت‌مند به همه‌ی شاخه‌های علم وجود دارد. به همین دلیل عبدالله اوجالان مقاومت آزادی زنان را با مفهوم جدیدی مورد تحلیل قرار داده و آن را ژنولوژی نامیده است. زیرا برای آزادی زنان نیاز به یک چارچوب فلسفی-تئوریک و علمی وجود دارد تا بتوان دیدگاه جایگزین علوم اجتماعی را با محوریت آزادی زنان مورد ارزیابی قرار داد. امروزه مبنای انتقادات صورت گرفته به حوزه‌ی علوم اجتماعی عدم کفایت در روشن‌سازی ریشه‌های مسائل تاریخی و آزادی اجتماعی و عدم گذار از

قالب‌های ذهنیتی تمدن مرکزی-سیستم سرمایه‌داری است. به همین دلیل نیاز به تعمق در دیدگاه جایگزین تاریخی و اجتماعی بر مبنای آزادی زنان وجود دارد. به عبارت صحیحی نیاز به تفسیر تاریخ و جامعه با خرد زنانه و اتکاء به خرد عاطفی برای اخلاقی نمودن خرد تحلیلی وجود دارد.

هنگامی که به مسئله آزادی زنان و جامعه در چارچوب اهمیت معاصر و تاریخی آن پرداخته شود، ایجاد یک طرز فکر، اخلاق و سیاست جایگزین برای غلبه بر همه اشکال استثمار اجتناب‌ناپذیر می‌شود. تبدیل مبارزه برای آزادی زنان به مبنای پایه‌ی مبارزات اجتماعی بر اساس ژنولوژی و جامعه‌شناسی آزادی رهیافتی برای حل مسائل هزاران ساله خواهد بود. بر این اساس ژنولوژی عرصه‌ای برای بازگرداندن تمام ارزش‌های مصادره‌ی شده‌ی جامعه‌ی زن‌محور به صاحبان اصلی آن خواهد بود. این دانش ضمن ساختن هویت اجتماعی زنان آنان را قادر می‌سازد تا به نیرویی برای مسائل آزادی اجتماعی مبدل شوند. از این نظر ژنولوژی در غلبه بر تبعیض جنسیتی دارای اهمیتی تاریخی است.

برابری و تفاوت و امکان همزیستی مسالمت آمیز عادلانه

دیاکو مرادی



فرهنگی، زبانی و سیاسی هستیم. که به نوعی خواسته یا ناخواسته تصور ما را در ایجاد جامعه‌ی متعادل بر مبنای قراردادهای اجتماعی عادلانه و برابر را با چالش مواجه کرده است.

سوال کلیدی که مطرح می‌شود این است، چگونه می‌توان با یکدیگر یا در کنار یکدیگر، زندگی و تعامل کرد؟ یافتن پاسخی شایسته و درخور برای این مسئله زمانی که شاهد

مسائل جامعه‌ی جهانی به طور مستقیم یا غیر مستقیم بر تمام جنبه‌های زندگی خصوصی و عمومی ما سایه افکنده است و "ما" نیز به بخشی از مسائل جامعه‌ی جهانی بدل شده و می‌شویم. اما همزمان از یک سو نظاره‌گر عام‌گرایی و همگنی هستیم و از سوی دیگر شاهد شکل‌گیری گروه‌های پایه و اشکال مختلف ملی‌گرایی و احساس تعلق جنسی و جنسیتی، مذهبی،

هست، در کتاب "برابری و تفاوت؛ آیا می‌توانیم با هم زندگی کنیم؟" می‌نویسد: "دنای ما به دو اقلیم تقسیم شده‌است و این دو هر آن از هم دورتر می‌شوند." اقلیم جماعت‌ها که تمامی افراد، انگاره‌ها و آداب بیرونی را دفع می‌کند و "اقلیم جهانی شدن" که نتیجه‌ی محتوم آن سستی بندها بر پای رفتار فردی و جمعی است. در چنین وضعیتی چگونه می‌توانیم با هم زندگی کنیم" (ص ۲۹)

برای پاسخ گفتن به پرسش مطرح شده، وی معتقد است که چه در قالب احیا و پردازش شیوه‌های خاص گذشته با توسل به آگاهی جمعی، اراده‌ی عمومی و شهروند و قانون برای مثال ارزش‌های اخلاقی که آمریکایی‌ها آن را مطرح می‌کنند و سیاست‌های فرانسوی بر مبنای شهروند جمهوریخواه، خلق جهانی فارغ از محدودیت‌های زمانی و مکانی که پست‌مدرن‌ها چنین ایده‌ای را دنبال می‌کنند و در جستجوی زندگی متفاوت برای امروز می‌باشند و حفظ تفاوت‌ها به طور مثال همانگونه که شکل سیاست بریتانیایی تلاش می‌کند با توسل به نوعی دموکراسی رویه‌ای با هدف پذیرش قواعد بازی، احترام به آزادی‌های فردی و جمعی را تضمین نماید و همچنین نهادینه‌سازی رواداری،

چندپارگی تجارب زیسته، تغییرات مداوم به تعبیر پیتز برگر جامعه یعنی «... یک دست‌آورد انسانی و دیگر هیچ با این تفاوت که این دست‌آورد همچنان در حال تغییر و تأثیرگذاری بر تولیدکنندگان خود است». یعنی جامعه را انسان‌ها ایجاد کرده‌اند ولی این آفریده هر روز بر می‌گردد و انسان و الگوهایش را بازتعریف می‌کنند و ایجاد دوگانه‌های جهانی شدن با متغیر "انسان بودن" مبهم و بدون هویت و در کل بر اساس انکار هویت‌های فردی و جمعی و در مقابل ملی‌گرایی رادیکال بر اساس ناسیونالیسم رومانسیسمی با متغیرهای باستانگرایی و وراثت و نژادی هستیم، اهمیت می‌یابد.

(توضیح: ملی‌گرایی با مسئله‌ی هویت‌خواهی کاملاً جداست، ملی‌گرایی بر مبنای نژاد که امروز با توجه به ارتباطات انسانی و ازدواج‌ها چیزی به نام نژاد خالص موجود نیست. ولی در هویت‌خواهی بحث چپستی و کیستی، من به عنوان فرد یا ایندویدوال و چپستی و کیستی ما به عنوان هویت جمعی و کلکتیو مطرح و اهمیت می‌یابد)

"آلن تورن" جامعه‌شناس فرانسوی که پدیدآور اصطلاح "جامعه پسا صنعتی Post-Industrial Society"

ارتباط میان سوژه‌ها نیازمند اقدامات حمایتی نهادی با هدف تامین آزادی سوژه و تسهیل ارتباط میان آنها در قالب "سیاست سوژه of the politics of subject" به خصوص در حوزه‌های آموزشی است.

به تعبیر تورن، سوژه‌ی شخصی یعنی میل تمام افراد به کنشگر وجود خویش بودن، به داشتن زمان و فضای برای خود، به این که بتواند با وجود مداخله‌های مداوم نیروهای بیرونی خاطرات و برنامه‌های خود را داشته باشند، اگر چه مداخله‌های حوزه‌های بیرونی فریبنده و ترساننده است، ولی سوژه‌ی شخصی تلاش می‌کند آنها را به شکل تجربه‌ی زیسته یا تاریخ شخصی درآورد. کامیابی یا ناکامی در این برنامه‌های شخصی بیش از هر چیز در گرو بازشناسی جمعی حقوق سوژگی است. اما این بازشناسی جمعی فقط زمانی ممکن است که مطالبه‌ی جمعی آزادی خلاق به زندگی سیاسی جانی دوباره ببخشد.

به عبارتی، جنبش‌های جدید اجتماعی بر مبنای ابزار ایجابی آزادی و اراده برای داشتن زندگی شاد و مسئولانه بنا می‌شوند. زمانی، آزادی به معنای براندازی اقلیت به دست اکثریت بود، اما امروزه آزادی به معنای دفاع

متضمن تدابیری برای تضمین ارتباط نیست.

وی می‌افزاید: "اگر نتوانیم در برابر مسائلی که مطرح کردیم، پاسخی شایسته بیابیم، راهی جز پذیرش جنگی جهان گستر و البته روبه‌فزونی نخواهیم داشت. از یک سو، گروه‌هایی بر شبکه‌های بین‌المللی فن‌آوری، شریان مالی و جریان اطلاعات تسلط دارند و از دیگر سو، بسیاری از افراد، گروه‌ها و ملل، جهانی شدن را تهدیدی برای هویت خود می‌انگارند و میان این دو نبردی عظیم در جریان است. با وصفی که رفت، باید خطیر بودن چنین تلاشی را در نظر بگیریم؛ گرچه نتوانیم پاسخی کاملاً مرضی‌الطرفین برای رفع تناقض یگانگی و چندگانگی بیابیم." (ص ۴۴)

"آلن تورن" راه‌حل فائق آمدن بر این مشکلات را بازسازی اجتماعی بر اساس اصل غیر اجتماعی "Non social" پیشنهاد می‌کند. در وهله‌ی اول "سوژه" با فاصله گرفتن و رهایی از جامعه توده‌ای که بر اساس منطقی فن‌آورانه و تجاری یکپارچه شده‌است، سوژه‌های دیگر را بر اساس نگرشی چند فرهنگی به رسمیت بشناسد و امکان ایجاد ارتباط میان فرهنگی "inter-cultural" فراهم شود، و در مرحله دوم ایده‌ی "سوژه‌ی شخصی personal subject" و

می‌دهد، که این "سوژه" در مقام تحقق‌بخشی به آزادی قرار دارد و عهده‌دار مسئولیت سوژگی است. این تنها رویکردی است که با برگرفتن آن می‌توان کنار هم در عین برابری و تفاوت زندگی کرد.

هدف از ارائه‌ی این مقدمه پیش‌درآمدی بود تا بر مفهوم "همزیستی مسالمت آمیز" به عنوان هدفی تربیتی تأکید شود. بدین معنا که اجزا یا چارچوب این هدف را به لحاظ مفهومی، تغییر، اصلاح، یا شکل دادن ذهنیت روانی-اجتماعی افراد و گروه‌ها در جهت همزیستی و آموزش در راستای پذیرش وجود و حقوق دیگران و نهایتاً آموزش و جلب توجه برای

تلاش در جهت تحقق زیست مسالمت آمیز عادلانه تأکید شود.

در این فرایند جوامع نیاز دارند برای درک درست از مفهوم "همزیستی مسالمت آمیز" چهار مرحله شامل:

- ۱- همزیستی حداقلی عادلانه.
- ۲- سازش عادلانه میان گروه‌های هویتی.
- ۳- همزیستی حداکثری عادلانه.

از بازشناسی حقوق اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی اقلیت‌ها و در نهایت کثرت‌گرایی بی‌واسطه و مستقیم و رادیکال است. به این معنا که همه‌ی افراد بتوانند خودشان باشند و ارزش‌ها و شیوه‌های کنش خود را با ابزارهای تاریخی پیوند بزنند، و مفهوم

جنبش‌های جدید اجتماعی بر مبنای ابزار ایجابی آزادی و اراده برای داشتن زندگی شاد و مسئولانه بنا می‌شوند. زمانی، آزادی به معنای براندازی اقلیت به دست اکثریت بود، اما امروزه آزادی به معنای دفاع از بازشناسی حقوق اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی اقلیت‌ها و در نهایت کثرت‌گرایی بی‌واسطه و مستقیم و رادیکال است

عدالت نیز با تحول از برابری، اکنون به معنای دفاع اخلاقی از حقوق بنیادین بشری نمایان می‌شود، به عبارتی دیگر، عدالت اکنون یعنی دفاع نهادی شده از آزادی و محکوم کردن سوءاستفاده، خشونت و فساد است.

پس به این ترتیب تورن ترکیبی از هویت فردی و فرهنگی خاص با مناسبات جهان عقلانی شده ارائه

۴- ایجاد جامعه متعادل را طی نمایند تا این مفهوم و ارزش‌های آن در افراد و گروه‌ها درونی سازی شود.

در قلمرو روابط بین افراد و گروه‌ها، مفاهیم مختلفی مانند تحمل، چند فرهنگ‌گرایی، آشتی، سازش و همزیستی برای روابط میان افراد و گروه‌ها پیشنهاد شده‌اند. فرض زیربنایی این مفاهیم در جغرافیای سیاسی ایران آن است که نظام روابط میان افراد و گروه‌ها به صورت اجباریست که در راستای حفظ روابط سلطه است و نیاز است که آن روابط تغییر یا بهبود یابد. به همین دلیل آموزش صلح (صلح مثبت که منجر به برابری می‌شود مد نظر است، نه صلح منفی که در نهایت منجر به تنش می‌شود) و آموزش برای همزیستی یعنی ارتقاء سطح دانش افراد و گروه‌ها از ارزشهای بنیادی اجتماعی و مشترکات انسانی، مهارت‌ها و رفتارهای همزیستی مسالمت‌آمیز حائز اهمیت است.

اما در سده‌ی اخیر در جغرافیای سیاسی ایران به طور خاص و خاورمیانه به طور عام و حتی اروپا هم به نوعی، بنا به کپی ناقص از مفهوم دولت و ملت مدرن و تطبیق ندادن عمدی این مفاهیم متناسب با جغرافیا و گروه‌های اجتماعی و بافت سیاسی،

اجتماعی، زبانی، فرهنگی، دینی و جنسی و جنسیتی بر اساس انکار و همگون‌سازی، اصطلاح "روابط میان گروهی معبت" را با چالش‌هایی مواجه و مستعد از هم پاشیدن کرد و همزمان با درگیری‌های خونبار، صلح منفی ایجاد شد، بدون اهمیت بخشیدن به آماده کردن بستر "همزیستی" با افق آشتی مثبت، سازش مثبت برای نهادینه کردن برابری و به رسمیت شناختن تفاوت‌ها در همه‌ی ابعاد آن.

که متأسفانه تا کنون ما شاهد "روابط میان گروهی منفی" بوده‌ایم که ریشه در ملی‌گرایی بر اساس ناسیونالیسم رومانیسیسمی یا ناسیونالیسم رومانتیکی بر مبنای وراثت و باستان‌گرایی داشته و اعتقاد بر برتری انگاری خود داشته و دارند.

این باورهای برتری طلبانه اغلب از ایدئولوژی‌های متفاوت نشات می‌گیرند. برای مثال ایدئولوژی نژادپرستانه‌ی آلمان نازی، یا آریایی ایرانی و تورانیسم آتاتورک. گاهی اوقات بخشی از ایدئولوژی سیاسی - اقتصادی اند، مانند روابط سوویت یا شوروی پیشین، گاهی بر اساس اعتقادات مذهبی هستند مانند حالت روابط هندو-مسلمان در هندوستان، شیعه-بهایی یا سنی یا مسیحی یا

یهودی یا یارسان در ایران، داعش - کوردهای ایزدی.

گاهی اوقات نیز بر اساس ایدئولوژی ملی‌اند، مانند روابط روس‌ها - استونیای‌ها، تورک‌ها - ارمنی‌ها، یا روابط میان گروهی در رواندا.

این باورها نه تنها زیربنای نگرش‌های متعصبانه را تشکیل می‌دهند، بلکه اغلب به سوء استفاده، تبعیض، کشتار جمعی، و حتی پاکسازی نژادی و قتل عام انجامیده‌اند.

۲- "تعارض" که بخش جدانشدنی روابط میان گروه‌هاست و به طور پیوسته در هر رابطه میان گروهی پدیدار می‌شود. "تعارض" به عنوان نتیجه‌ی اهداف و علایق متناقض بین گروه‌ها بر سر خاک، منابع، اقتصاد، دین، ارزش‌ها، و غیره آشکار می‌شود. به عنوان مثال جنگ آذربایجان و ارمنستان بر سر "قره‌باغ"، روسیه و اوکراین بر سر "کریمه"، یا مثال‌هایی در جغرافیای سیاسی ایران که پتانسیل "تعارض" را از هم اکنون داراست مانند موضوع کوردها و ترک‌ها، عرب‌ها و بختیاری‌ها، قشقایی‌ها و لر‌ها، کاسپی‌ها و ترک‌ها، بلوچ‌ها و سیستانی‌ها و الا آخر.

با حضور هر دو مؤلفه‌ی "ملی‌گرایی بر مبنای ناسیونالیسم رومانتیکی" و

پتانسیل‌های موجود "تعارض" چکاری می‌توان انجام داد؟ راه چاره چیست؟ آیا به صورت ریش سفیدی یا صلح منفی قابل حل است؟

که پاسخ به سوال آخر، منفی است. بلکه همزیستی حالتی ذهنی - و در عین حال رفتاری - است که اعضاء یک جامعه در آن شریکند و حقوق گروه دیگر را به عنوان یک شریک مشروع و برابر که بایستی اختلافات را به شیوه‌های غیرخشونت آمیز حل کرد و به رسمیت شناخت. اما باید توجه داشت که همزیستی به معنای اشاعه‌ی همزیستی مسالمت‌آمیز به عنوان داشتن هدف همیشه‌گی کردن روابط نابرابرانه و تبعیض آمیز در چارچوب ترویج ایده با هم زیستن را نباید در نظر گرفت. به این معنا که گروه‌های ضعیفتر به لحاظ عدم دسترسی به ابزار قدرت سیاسی نباید با دستاویز ترویج همزیستی، تبعیض و استثمار در تمام ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نهادینه و تثبیت شود و در ادامه نیز تداوم یابد و با ابزارانگاری این مفاهیم برای تحمیل کردن روابط سلطه، مجبور به سکوت یا حذف و سرکوب و به حاشیه بردن مطالباتشان گردد. بلکه همزیستی ضرورت دارد با به رسمیت شناختن تفاوت‌ها و حقوق سیاسی، اجتماعی،

از کودکان کستان و تمام مقاطع و سطوح تحصیلی و آموزش و پرورش از همزیستی مسالمت آمیز عادلانه، به ایجاد بستر گفتگو و مهیا کردن درک متقابل از مفاهیم تلاش نمود.

همانگونه که در بالا از الگو قرار گرفتن "همزیستی مسالمت آمیز عادلانه" صحبت به میان آمده است،

اقتصادی افراد و گروه‌های جمعی ملی، زبانی، فرهنگی، جنسی و جنسیتی، دینی به عنوان گامی مقدماتی در مسیر تحقق سازش، انسجام اجتماعی، آشتی و عدالت در جامعه‌ی انسانی و برای تقویت روابط میان گروه‌های درون یک جغرافیای سیاسی یا جغرافیای سیاسی همجوار و حتی دوردست به گفتمان غالب و

استراتژی جوامع برای ایجاد صلح و آسایش و امنیت بدل گردد، که به روابط میان گروهی "مثبت" شناخته می‌شوند.

در شرایط کنونی که در سطوح ملی و بین المللی خشونت‌های شدید رخ می‌دهد، دستیابی به همزیستی را باید جزو اهداف مهم اجتماعی "رویکرد گسترده"، سیاسی، آموزشی "رویکرد محدود یا رویکرد

در شرایط کنونی که در سطوح ملی و بین المللی خشونت‌های شدید رخ می‌دهد، دستیابی به همزیستی را باید جزو اهداف مهم اجتماعی "رویکرد گسترده"، سیاسی، آموزشی "رویکرد محدود یا رویکرد مدرسه‌ایی" و غیره اعلام نمود، وقتی به عنوان سیاست آموزشی به این مهم اشاره می‌کنم به این معنا است که همزمان با ورود مباحث آموزشی از کودکان کستان و تمام مقاطع و سطوح تحصیلی و آموزش و پرورش از همزیستی مسالمت آمیز عادلانه، به ایجاد بستر گفتگو و مهیا کردن درک متقابل از مفاهیم تلاش نمود

مدرسه‌ایی" و غیره اعلام نمود، وقتی به عنوان سیاست آموزشی به این مهم اشاره می‌کنم به این معنا است که همزمان با ورود مباحث آموزشی

بدین معنا که مادام که "احقاق حقوق" صورت نگرفته از جمله حقوق ابتدایی داشتن حق تعیین سرنوشت، حق داشتن سرزمین، برخورداری از

از خشونت و ابزار خشونت در موجه شدن با تعارض، پرهیز از شیطان سازی یا دیگری ذهنی، استقبال از اتکاء و وابستگی متقابل، احترام گذاشتن به خود و دیگران و پذیرش حق دیگران در داشتن عقاید مخالف یا متضاد، مخالفت کردن با هر نوع ستم، تبعیض و بی عدالتی. که به مهارت‌ها و رفتارهای آگاهی از احساسات خود و مدیریت احساسات و خشم، کنترل هیجانات و تعصبات، درک دیدگاه دیگران، درک مسئولیت فردی و اجتماعی، شناخت مساله، مهارت جمع آوری اطلاعات و حل مساله، تعیین هدف‌های مثبت و واقعی، مهارت‌های تحلیل مربوط به اثر ارزش‌ها و نگرش‌های خود و دیگران بر روی انگیزش، تحلیل نگرش‌ها، ارزش‌ها، هنجارها و باورهای فردی و اجتماعی و عامل‌های مؤثر بر آنها، مهارت‌های خودآگاهی، آگاهی از حقوق، ارزش‌ها، نگرش‌ها، قوت و ضعف‌های خود، درک شباهت‌ها و تفاوت‌های میان افراد و بین گروه‌ها و غیره.

به این معنا که "افراد و گروه‌هایی که با یکدیگر روابط خصمانه داشته‌اند بیاموزند که به یکدیگر احترام بگذارند و از همکاری، تفاهم و اتکای به یکدیگر استقبال کنند و

بهداشت، رفاه، شغل، درآمد، آموزش و غیره اعاده و برسمیت شناخته نشود، کلیه‌ی فعالیت‌های آموزش همزیستی با شکست مواجه خواهند شد. از این رو توجه به اصل برابری و زدودن مظاهر تبعیض و ستم باید بر همه‌ی موارد حاکم باشد تا موجبات تحقق همزیستی و آشتی "پایدار" فراهم گردد. این الگو با گام مقدماتی آموزش همزیستی حداقلی عادلانه آغاز خواهد شد یعنی "به رسمیت شناختن موجودیت گروه دیگر با وجود تفاوت‌هایشان در تمامی ابعاد هدف، ایدئولوژی، دین؛ نژاد و تبار، فرهنگ، و غیره و آموزش حقوق بشر تا گروه‌ها، ملت‌ها، و همه‌ی مردم بتوانند در بهبود زندگی همه‌ی کسانی که آرزوی برابری و آزادی دارند کمک کنند" حال این سؤال مطرح می‌شود که برای تحقق همزیستی حداقلی آموزش چه ارزش‌ها، مهارت‌ها و رفتارهایی نیاز است؟ آموزش در راستای پذیرش تنوع ملی و فرهنگی به خاطر پتانسیل‌های مثبتش، احترام به موجودیت و مشروع دانستن برابری انسان‌ها و گروه‌های ملی، زبانی، فرهنگی و جنسی و جنسیتی و دینی و تلاش در جهت تحقق آن، توجه به شأن و کرامت انسانی، متعهد شدن به عدم به‌کارگیری و استفاده

قدردان تنوع فرهنگی هایشان باشند" و در جستجوی راه‌های برقراری روابط متقابل مستحکم جهت حل مسائل فی مابین خود باشند که گام "سازش" است یعنی مرحله‌ی "سازش" میان مرحله‌ی بین همزیستی حداقلی و حداکثریست که در این مرحله آموزش برای تحقق سازش و برقراری رابطه میان اعضا گروه‌ها زمینه‌ی دستیابی به همزیستی حداکثری را فراهم می‌نماید. برای مثال در این مرحله شناخت درباره‌ی گروه‌های اجتماعی دیگر، درباره‌ی دوره‌ی تعارض، درباره‌ی روابط مسالمت آمیز آینده، درباره‌ی ماهیت آشتی و شیوه‌ی تعارض آموزش داده می‌شود و تلاش‌هایشان را برای تغییر نگرش‌های منفی گذشته‌ی خود و درونی‌سازی مهارت‌ها و نگرش‌ها و رفتارهای حامی زیست مسالمت آمیز ادامه دهند تا به "همزیستی حداکثری" برسیم. که شرط پیشرفت از یک مرحله به مرحله‌ی بالاتر رعایت "عدالت" و "برابری" است، تا نهایتاً به تلاش برای تشکیل جامعه‌ی متعادل یا جامعه‌ی سالم و حفظ ثبات آن جامعه نائل آییم. هر چند "عدالت‌گرایی" مرحله‌ای نیست اما می‌توان انتظار داشت که عدالت به تدریج عینی‌تر تجسم پیدا کند. "برای نمونه افتتاح مدرسه‌ی ترکی در زمان

زنده‌یاد قاضی محمد در نقده. " که وی با این عمل تلاش می‌نماید که عدالت و برابری را در جامعه برقرار کند و نیل به حداکثر خوبی‌ها برای همه‌ی افراد و گروه‌ها را میسر سازند، تا جامعه‌ی متعادل را عینی‌بخشند.

پس هدف نهایی در همزیستی مسالمت آمیز عادلانه، ایجاد جامعه‌ی متعادل است، تا مانع تبعیض و تعصبات نژادپرستانه شود، تا از نابرابری در دستیابی به فرصت‌ها و امکانات پیشرفت در ابعاد فردی و گروهی جلوگیری شود و رعایت حقوق همگان به منظور تضمین تحقق عدالت اجتماعی را تضمین نماید. نتیجه‌گیری:

"همزیستی مسالمت آمیز عادلانه" به مثابه‌ی هدفی تربیتی باعث تغییر ذهنیت حامی خشونت شده و زمینه‌ی را برای شکل‌دهی پذیرش زیست مسالمت آمیز همراه با احقاق حقوق فراهم می‌سازد و در بین گروه‌های مختلف اجتماعی از جمله خلق‌ها اشتیاق و تعهد جهت برقراری روابط صلح‌جویانه و نهایتاً آمادگی جهت حرکت به سوی ایجاد یک جامعه‌ی متعادل را ایجاد می‌کند تا جایی که به شیوه‌ی زندگی بدل خواهد شد.

همزیستی خلق‌ها در ارومیه و موکریان: از ریشه‌های تاریخی تا چشم‌انداز دموکراتیک

رودا آشتی



تلاقی فرهنگ‌های زاگرس و آناتولی بوده است. در حوزه پیوندهای اقتصادی، بازارهای مشترک در شهرهایی مثل مهاباد و ارومیه، شریان حیاتی بودند که کشاورزان کورد و بازرگانان آذری را به هم پیوند می‌دادند. پیوندهای فرهنگی نیز از طریق موسیقی به عنوان پیونددهنده ذهنیت هنری این مردمان نمایان است؛ استفاده از سازهای مشترک و تبادل داستان‌های فولکلوریک مانند حماسه‌های کوراوغلو یا بیت‌های کوردی نشان از یک روح جمعی دارد.

ارومیه و موکریان، نه تنها یک جغرافیای استراتژیک، بلکه موزاییکی زنده از تمدن‌ها، ملل و ادیان گوناگون است. این منطقه در طول تاریخ، مهد تعاملات عمیق فرهنگی میان خلق‌های کورد، آذری، آشوری و ارمنی و همچنین پیروان آیین‌های اسلام (سنی و شیعه)، یارسان، مسیحیت و یهودیت بوده است. تاریخ این منطقه گواهی بر هم‌آمیختگی سرنوشت‌هاست. از دوران باستان و تمدن مانایی‌ها گرفته تا سده‌های اخیر، این جغرافیا نقطه‌ای

نوروز و جشن‌های برداشت محصول، حلقه‌های وصلی هستند که فراتر از تفاوت‌های زبانی، هویت زاگرس‌نشین را تعریف می‌کنند. در بزنگاه‌های تاریخی، جنبش‌های آزادی‌خواه این منطقه برای رفع ستم بر علیه حکومت مرکزی با هم هم‌پیمان شده‌اند. از قیام‌های محلی علیه حکام مستبد ولایتی تا همبستگی در برابر اشغالگران، تجربه‌ای از سرنوشت مشترک این مردمان را رقم زده است. همچنین تنوع مذهبی و حضور کلیساهای باستانی در کنار مساجد و تکیه‌های دراویش، نشان‌دهنده غنای معنوی و تسامحی است که در روح این خاک نهفته است.

ارومیه و موکریان شامل شهرهایی است که هر کدام شناسنامه‌ای از تنوع هستند. ارومیه باغ‌شهری است که نماد همزیستی مسالمت‌آمیز میان کورد، آذری، آشوری و ارمنی است. این شهر با مناره‌ها و ناقوس‌هایش، الگویی از پلورالیسم مذهبی و زبانی در خاورمیانه است. ماکو و خوی دروازه‌های تمدنی هستند که در آن فرهنگ آذری و کوردی در بستر تجارت مرزی و تاریخ کهن با هم عجین شده‌اند.

سلماس شهری با پیشینه تاریخی است که پس از زلزله ۱۳۰۹، با معماری مدرن و روحیه‌ای تجددخواه، کماکان کانون تعامل کوردها و آذری‌هاست. مهاباد قطب سیاسی و روشنفکری کردستان است که همواره بر حقوق ملی و دموکراتیک تاکید داشته و تأثیر عمیقی بر آگاهی سیاسی کل منطقه گذاشته است. نقده (سلدوز) نقطه‌ای استراتژیک است که در آن ایل‌های کورد و آذری در کنار هم زیسته‌اند؛ هرچند سیاست‌های تفرقه‌افکنانه رژیم اسلامی در دهه‌های اخیر سعی در ایجاد شکاف در آن داشته، اما ریشه‌های همسایگی در آن عمیق است. تکاب نیز سرزمین تخت سلیمان است؛ جایی که تاریخ باستانی ایران با تنوع مذهبی (اهل حق، شیعه و سنی) گره خورده و نماد تقدس زمین برای تمام ساکنانش است.

خلق‌های این منطقه هرگز در برابر ستم کاران ساکت نمانده‌اند و تاریخ معاصر شاهد سنگرهای مشترکی بوده است. در انقلاب مشروطه، آزادی‌خواهان این منطقه برای براندازی استبداد قاجار هم‌صدا شدند. جمهوری کوردستان تجربه‌ای از خودمدیریتی در سال ۱۳۲۴

علیه دیکتاتوری فردی شاه با هدف دستیابی به آزادی و عدالت اجتماعی حضور داشتند. در مبارزه با جمهوری اسلامی، حق خواهی و مطالبه عدالت در دهه‌های گذشته، فراتر از مرزهای زبانی بوده است. هرگاه سیستم‌های حاکم تلاش کردند با سرکوب، هویت‌های محلی را حذف کنند،

همبستگی نانوشته‌ای میان مردم برای صیانت از کرامت انسانی شکل گرفته است. آذری‌های سوسیالیست و چپ با نگاهی انترناسیونالیستی، ستم ملی بر خلق کرد را محکوم کرده و در مقاطع حساس دوشادوش مبارزان کورد علیه ارتجاع ایستادند، چرا که معتقد بودند آزادی

تبریز از مسیر آزادی مهاباد می‌گذرد. کوردهای سوسیالیست و چپ نیز با حمایت از حقوق زبانی و دهقانی در آذربایجان نشان دادند که مبارزه با

بود که با نگاهی متکثر، فضایی برای فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی فراهم کرد و بر حق تعیین سرنوشت تاکید داشت. هم‌زمان جنبش جمهوری آذربایجان برای تمرکززدایی و رسمیت یافتن زبان مادری مبارزه کرد و ارتباط دیپلماتیک میان مهاباد و

سیستم‌های متمرکز حاکم در ایران (سلطنتی و رژیم اسلامی) همواره بقای خود را در تفرقه بینداز و حکومت کن جستجو کرده‌اند. این سیاست‌ها شامل تغییر بافت جمعیتی و ایجاد حساسیت‌های مصنوعی روی مرزهای قومی، تبعیض سیستماتیک در توزیع نا عادلانه منابع و ایجاد رقابت کاذب میان ملت‌ها برای بدست آوردن امکانات اولیه، و همچنین امنیتی کردن منطقه با هدف تبدیل کردن تنوع فرهنگی به یک تهدید برای توجیه سرکوب بوده است. این سیاست‌ها بعضاً باعث ایجاد زخم‌هایی در بدنه همزیستی شده که تنها با آگاهی و دموکراسی درمان‌پذیر است

تبریز در آن دوران، نخستین جرقه‌های یک کنفدرالیسم محلی بود. در مبارزه با پهلوی نیز فعالان کورد و آذری در شبکه‌های چریکی و مبارزات مدنی

استثمار طبقاتی و ستم ملی، پروژه‌ای جدایی‌ناپذیر است.

سیستم‌های متمرکز حاکم در ایران (سلطنتی و رژیم اسلامی) همواره بقای خود را در تفرقه بینداز و حکومت کن جستجو کرده‌اند. این سیاست‌ها شامل تغییر بافت جمعیتی و ایجاد حساسیت‌های مصنوعی روی مرزهای قومی، تبعیض سیستماتیک در توزیع ناعادلانه منابع و ایجاد رقابت کاذب میان ملت‌ها برای بدست آوردن امکانات اولیه، و همچنین امنیتی کردن منطقه با هدف تبدیل کردن تنوع فرهنگی به یک تهدید برای توجیه سرکوب بوده است. این سیاست‌ها بعضاً باعث ایجاد زخم‌هایی در بدنه همزیستی شده که تنها با آگاهی و دموکراسی درمان‌پذیر است.

برای گذار از وضعیت فعلی به سوی آینده‌ای روشن، مدل ملت دموکراتیک در چهارچوب یک ایران دموکراتیک، راهکاری علمی و انسانی ارائه می‌دهد. تضمین همزیستی در ارومیه و موکریان در گرو عبور از ذهنیت دولت-ملت تک‌گرا و حرکت به سوی کنفدرالیسم دموکراتیک و تکثرگرا است. در این الگو، تنوع

نه یک نقطه ضعف، بلکه بزرگترین ثروت ملی برای ساختن جامعه‌ای آزاد است. مؤلفه‌های این راهکار شامل خودمدیریتی محلی و واگذاری امور هر منطقه به شوراهای منتخب بدون مداخله مرکز، آموزش به زبان مادری و تبدیل زبان‌های کوردی و ترکی به زبان‌های رسمی در کنار زبان رابط، اقتصاد اشتراکی برای بهره‌مندی عادلانه از منابع طبیعی و مرزی جهت رفع فقر، و همچنین عدالت جنسیتی با پیشاهنگی زنان در تمام سطوح تصمیم‌گیری است.

برای پایان دادن به چرخه‌ی خشونت و تبعیض، باید پذیرفت که امنیت منطقه نه از طریق پادگان‌ها، بلکه از مسیر به رسمیت شناختن تفاوت‌ها تأمین می‌شود. استان ارومیه و منطقه موکریان می‌توانند به جای انبار باروت، به ویتزین دموکراسی در ایران و خاورمیانه تبدیل شوند. این امر مستلزم آن است که پیشاهنگان کورد و آذری با رویکردی انتقادی نسبت به ناسیونالیسم افراطی، بر سر یک میثاق دموکراتیک بر پایه حقوق بشر و همزیستی برابر به توافق برسند.



ضرورت انقلاب اجتماعی و پیوند آن با "ژن ژیان آزادی"

مهدی حسینی

معنای تحقق آزادی نیست. در چارچوب فکری پارادایم ملت دمکراتیک، انقلاب از بند تعاریف کلاسیک که آن را به تسخیر ابزارهای دولتی تقلیل می دادند، رها شده و به مثابه یک فرآیند عمیق، مداوم و چندبعدی بازتعریف می شود که قانون توجه

مفهوم انقلاب در تاریخ اندیشه سیاسی همواره با تصاویر گسست‌های ناگهانی، فروپاشی ساختارهای کهن و برآمدن نظام‌های نو گره خورده است، اما تجربیات تلخ سده های اخیر نشان داده که صرف جابه جایی قدرت در راس هرم سیاسی، لزوماً به

آن نه دولت، بلکه جامعه است. در تبارشناسی برداشت‌های مختلف از انقلاب، همواره دو جریان مسلط لیبرالیستی و مارکسیستی سایه افکنده‌اند؛ جریان نخست با انقلاب‌های بورژوایی، به دنبال جایگزینی مناسبات فئودالی با بازار آزاد و حقوق شهروندی فردی بود که در نهایت به بازتولید هیولای دولت-ملت متمرکز انجامید و جریان دوم، با تاکید بر دیکتاتوری پرولتاریا و تمرکز ابزار تولید در دست دولت، ناخواسته به سرمایه‌داری دولتی و انسداد سیاسی در قرن بیستم منجر شد. پارادایم ملت دمکراتیک با نقد هر دو الگو، استدلال می‌کند که دولت به خودی خود، نه ابزاری برای رهایی، بلکه غل و زنجیری بر اراده آزاد جامعه است؛ لذا انقلاب اجتماعی در این نگاه، نه تلاشی برای تغییر حاکمان، بلکه فرآیندی برای بازگرداندن سیاست به بطن جامعه و پایان دادن به انحصارگری قدرت است.

نگاهی به نمونه‌های تاریخی نشان می‌دهد که هرگاه انقلاب‌ها از مسیر اجتماعی خود منحرف و به سمت کسب قدرت دولتی میل کرده‌اند،

در نطفه خفه شده یا به ضد خود بدل گشته‌اند. برای نمونه، کمون پاریس به عنوان یکی از درخشان‌ترین جرقه‌های انقلاب اجتماعی، سعی داشت مدیریت مستقیم شهر را به انجمن‌های محلی بسپارد، اما در مقابل، تجربیاتی چون انقلاب اکتبر روسیه به دلیل غلبه سانترالیسم حزبی، شوراها را قربانی بروکراسی دولتی کردند. حتی انقلاب ۵۷ ایران نیز که با حضور پرشور مردمی آغاز شد، به دلیل فقدان یک پارادایم منسجم جامعه محور، به سرعت توسط یک هسته قدرت مصادره گشت و دوباره ساختار دولت-ملت را با پوششی متفاوت بازتولید کرد، که این امر ضرورت بازگشت به مفهوم اصیل انقلاب اجتماعی را بیش از پیش نمایان می‌سازد. در حقیقت، شکست این انقلاب‌ها ناشی از این توهم بود که می‌توان با ابزار دولت آزادی را به ارمغان آورد، در حالی که پارادایم ملت دمکراتیک تاکید می‌کند که ساختار دولت به دلیل ماهیت تمرکزگرا و انحصارطلبش، ذاتاً با جوهره‌ی متکثر و دمکراتیک انقلاب اجتماعی در تضاد است.

امروز، تجلی عینی این نظریه را می توان در بطن تحولات نوین ایران و بویژه در جنبش انقلابی "ژن ژیان آزادی" مشاهده کرد. این خیزش که از کوردستان آغاز و به سراسر ایران سرایت کرد، دقیقاً نقطه عزیمت خود را از انقلاب سیاسی محض به سمت یک انقلاب اجتماعی تغییر داد. در این مسیر، گذار از کلیت جمهوری اسلامی نه یک انتخاب، بلکه پیش شرط حیاتی و گریزناپذیر برای تنفس جامعه است. جمهوری اسلامی مظهر سرسخت ترین سد در برابر تکامل تاریخ و دشمن سوگندخورده حیات دمکراتیک مردم ایران است. از دیدگاه پارادایم ملت دمکراتیک، این رژیم با ترکیب فاشیسم دینی و استبداد مرکزگرا، اراده جامعه را به گروگان گرفته است؛ لذا کنار زدن آن به معنای درهم شکستن فیزیکی ساختارهای سرکوب و انحلال نهادهایی است که بقای خود را در گرو نابودی جامعه می بینند. اما باید هوشیار بود که سرنگونی رژیم تنها نیمی از مسیر است؛ نیمه دیگر و مهم تر، جایگزینی آن با ساختارهای دمکراتیک و شورایی است تا از

بازتولید استبدادی نو در لباسی دیگر جلوگیری شود. در حوزه اقتصادی و رفاهی، انقلاب اجتماعی بر پایه پارادایم ملت دمکراتیک، به دنبال درهم شکستن انحصارهای سرمایه داری و رانت خواری دولتی است که در ایران تحت سلطه جمهوری اسلامی به اوج خود رسیده است. برنامه اقتصادی این انقلاب، بر «اقتصاد اشتراکی» و تقویت «تعاونی های مردمی» استوار است. هدف در اینجا نه سودآوری بی حد و حصر برای عده ای خاص، بلکه تامین رفاه همگانی بر اساس نیازهای واقعی جامعه است. در این مدل، منابع طبیعی، زمین و ابزارهای تولید از دست دولت و نهادهای غارتگر خارج شده و در اختیار شوراهای اقتصادی محلی قرار می گیرد تا از فقر و اختلاف طبقاتی جلوگیری شود. رفاه اجتماعی در این پارادایم، حقی است که از طریق سازماندهی دمکراتیک به دست می آید؛ بدین معنا که بهداشت، آموزش و مسکن نه به عنوان کالا، بلکه به عنوان نیازهای اساسی در چارچوب کنفدرالیسم دمکراتیک تضمین می شوند. این نگاه اقتصادی،

بلکه برآیند سازماندهی خود جامعه است. در ایران پس از جمهوری اسلامی، آزادی بیان، تجمع و فعالیت احزاب باید در بستر کمون‌ها و شوراهای محلی نهادینه شود تا هیچ نیرویی نتواند دوباره انحصار قدرت را به دست گیرد. این مدل با پذیرش کثرت‌گرایی، فضایی را

فراهم می‌آورد که در آن تمامی ملیت‌ها، آیین‌ها و اقلیت‌ها می‌توانند هویت خود را بدون ترس از سرکوب ابراز کنند. در واقع، آزادی سیاسی در انقلاب اجتماعی، یعنی پایان دادن به رابطه «ارباب و بنده» میان دولت و ملت، و استقرار نظامی که در آن جامعه خود، مدیر و ناظر خویشتن است.

یکی از ارکان حیاتی برای به ثمر نشستن این

دگرگونی و صیانت از دستاوردهای آن، «دفاع مشروع» است. در پارادایم ملت‌دمکراتیک، دفاع مشروع نه به معنای نظامی‌گری (میلیتاریسم) تهاجمی، بلکه به معنای حق ذاتی هر موجودیت زنده و اجتماعی برای

با پیوند میان عدالت اجتماعی و صیانت از محیط زیست (اکولوژی)، به دنبال برقراری تعادلی است که در آن توسعه به قیمت نابودی طبیعت و استثمار انسان تمام نشود.

از منظر آزادی‌های سیاسی، انقلاب اجتماعی فراتر از صندوق‌های رای

در حوزه اقتصادی و رفاهی، انقلاب اجتماعی بر پایه پارادایم ملت‌دمکراتیک، به دنبال درهم شکستن انحصارهای سرمایه‌داری و رانت‌خواری دولتی است که در ایران تحت سلطه جمهوری اسلامی به اوج خود رسیده است. برنامه اقتصادی این انقلاب، بر «اقتصاد اشتراکی» و تقویت «تعاونی‌های مردمی» استوار است. هدف در اینجا نه سودآوری بی حد و حصر برای عده‌ای خاص، بلکه تامین رفاه همگانی بر اساس نیازهای واقعی جامعه است

تشریفاتی، بر «سیاست دموکراتیک» تاکید دارد. این به معنای حق مداخله‌ی مستقیم تمامی آحاد جامعه در فرآیند تصمیم‌گیری است. آزادی‌های سیاسی در این افق، نه اعطایی از سوی یک قدرت مرکزی،

حفاظت از حیات و ارزش‌های خویش است. در فرآیند کنار زدن جمهوری اسلامی و گذار به نظم دمکراتیک، سازماندهی نیروهای دفاعی مردمی ضرورتی انکارناپذیر است. این نیروها که از دل خود جامعه و شوراها برمی‌خیزند، وظیفه دارند از کمون‌ها در برابر حملات بقایای رژیم مستبد و هرگونه نیروی انحصارطلب که قصد مصادره انقلاب را داشته باشد، محافظت کنند. برخلاف ارتش‌های دولتی که ابزار سرکوب جامعه هستند، دفاع مشروع در انقلاب اجتماعی، بخشی از خود سازماندهی دمکراتیک است و تحت نظارت دقیق نهادهای مدنی عمل می‌کند.

تثبیت و تداوم این انقلاب اجتماعی بدون وجود «آکادمی‌های دمکراتیک» و یک انقلاب آموزشی عمیق ناممکن است. آکادمی‌ها در این پارادایم، نه مراکز صدور مدرک، بلکه کانون‌های تولید دانش‌رهایی‌بخش و پرورش انسان اخلاقی و سیاسی هستند. وظیفه‌ی اصلی این نهادهای آموزشی، مقابله با ذهنیت‌های اقتدارگرایی است که جمهوری اسلامی و نظام‌های پیشین در طول دهه‌ها در لایه‌های

زیرین جامعه نهادینه کرده‌اند. آموزش نوین دمکراتیک به دنبال بازسازی شخصیت انسان‌ها بر اساس ارزش‌های آزادی‌خواهی، برابری جنسیتی و مسئولیت‌پذیری اجتماعی است. در این آکادمی‌ها، مرز میان معلم و شاگرد فرو می‌ریزد و علم از ابزاری برای سلطه، به ابزاری برای خودمدیریتی جامعه تبدیل می‌شود. این شبکه آموزشی، ضامن آگاهی طبقاتی و جنسیتی جامعه است تا مردم دیگر هرگز قربانی فریب‌های ایدئولوژیک نیروهای تمامیت‌خواه نشوند.

علاوه بر این، سازماندهی شورایی در مناطق مختلف باید با در نظر گرفتن ویژگی‌های بومی و تاریخی هر منطقه صورت گیرد. در کوردستان، به دلیل سابقه‌ی طولانی مبارزات سازمان یافته و وجود فرهنگ همیاری، مدل شورایی می‌تواند با سرعت بیشتری به سمت کنفدرالیسم دمکراتیک حرکت کند. اما در مناطق مرکزی ایران، سازماندهی باید بر پایه‌ی محلات و محیط‌های کاری و با هدف درهم شکستن ساختارهای بوروکراتیک متمرکز باشد. پیوند میان

ایران، برای عبور از سد سترگ استبداد، ناگزیر از تکیه بر ستون‌های کنفدرالیسم دمکراتیک و سازماندهی اجتماعی است. این انقلاب با نقد رادیکال مرکز‌گرایی که ایران را به زندان خلق‌ها بدل کرده، به دنبال ساختن مدلی از ملت دمکراتیک است که در آن کثرت هویت‌ها، زبان‌ها و آیین‌ها نه مایه‌ی تفرقه، بلکه اساس یگانگی دمکراتیک باشد. پیوند مبارزات بلوچستان، کوردستان و دیگر نقاط ایران با مرکز، نه بر اساس یک وحدت اجباری دولتی، بلکه بر پایه یک اتحاد داوطلبانه دمکراتیک شکل گرفته است. این مسیر، حقیقتی جاری در رگ‌های یک جامعه خودمدار، اکولوژیک و آزاد است که با عبور از سد استبداد و تامین رفاه و آزادی‌های راستین، آینده خود را با دستان خویش رقم می‌زند و ثابت می‌کند که انقلاب اجتماعی، تنها مسیر واقعی برای تحقق آزادی پایدار در ایران و خاورمیانه است.

این مدل‌های متفاوت سازماندهی، از طریق شبکه‌های افقی و توافق بر سر اصول ملت دمکراتیک، سدی نفوذناپذیر در برابر بازگشت استبداد ایجاد می‌کند.

تمایز بنیادین میان انقلاب اجتماعی و انقلاب‌های سیاسی در این واقعیت نهفته است که انقلاب سیاسی بر نتیجه و تغییر ساختار قدرت تمرکز دارد، در حالی که انقلاب اجتماعی بر فرآیند و تغییر ذهنیت استوار است. سرنگونی جمهوری اسلامی در این افق، گام نخست برای آزادسازی پتانسیل‌های سرکوب شده جامعه است. برخلاف انقلاب‌های کلاسیک که زنان را تنها به مثابه‌ی پیاده نظام میدان نبرد می‌دیدند، در انقلاب حاضر، آزادی زن جوهر اصلی دگرگونی است. جنبش "ژن ژیان آزادی" با به چالش کشیدن ناگذیر پدرسالاری، در واقع ریشه‌های ذهنی دولت را در درون ذهن آحاد جامعه هدف قرار داده است؛ چرا که پدرسالاری، سلول بنیادی بازتولید هرگونه دیکتاتوری و سدی است که پیش از هر زندانی، در ذهن انسان‌ها ساخته می‌شود.

در نهایت، انقلاب اجتماعی در



دگرذیسی خاورمیانه به دست زنان

که دیلان خراسان

برای طمع دیگران بر این خاک باز نموده است. خط سیری که برای دانش، خانه بوده در سویی دیگر خانه‌ی خرافات بوده است. خاورمیانه پازلی که چیدمانش هزاران بار با میل دیگران شکل گرفته است. می‌توان گفت که خاورمیانه جغرافیایی به وسعت پیدایش زیستن و محدود کردن زیستن است. بعد از ورود اسلام در این جغرافیا می‌توان شاهد تغییر

خاورمیانه کلمه‌ای است که دنیایی از فراز و نشیب را با خود به دوش می‌کشد؛ مکانی که سرشار از علم و نبوغ مردمانی است که برای کمک به جهان در اندیشه‌ی خود هزاران راه را می‌شکافتند؛ هزارتویی از راه‌هایی که در تاریخ همیشه در خاطرات مانده، خاطراتی که تجارت و صنعت را با خود به همراه آورده است. همان نبوغ و راه‌های تجاری، راهی

ناگهانی اما مداوم آن در تاریخ بود. ورود اسلام که با لشکرکشی‌های متمادی باعث هرج و مرج‌های بسیاری شده است؛ کشتارهای بی‌امان که با ادله‌های دینی مجاز بوده و از همه مهم‌تر آماج حمله به زنان در این خاک بوده است. مطابق با دستورات دینی، زنان یکی از غنایم اصلی جنگ‌ها بوده‌اند؛ غنیمی که در زمره‌ی کالایی زیبا و کارآمد بوده است. همین فتوای اسلام ضربه‌ی مهلکی بر پیکره‌ی زن زده است. با ورود اسلام زنان از موجودیت انسانی خود به طور کامل دور گشته و به صورت کالایی سودمند با نام "کنیز" در کوچه و بازارها به فروش رسیده‌اند. زنان در این برهه به طور رسمی از سمت جامعه‌ی اسلامی به صورت کالا در آمده‌اند.

ورود استعمار در خاورمیانه و راه یافتن استعمارگران جهانی که اصلی‌ترین موضوع آن نفت بوده، غارت و هجوم را هر بار از سوی تاریخ تکرار کرده است. باید گفت در این چرخه، زنان و کودکان همیشه مورد هجوم بوده‌اند. جغرافیایی با پایه‌های پدرسالاری مفرط و توتالیتاریسم مذهبی که در

قلب دین خشک و بدون تغییر مانده است. وجود قالب‌های غیرقابل تغییر گاهاً باعث عصیان‌های مردمی شده است؛ در چنین موقعیتی استعمارگران غرب خود را مدعی حفاظت از مردم دانسته و با تغییراتی که مطابق با خواسته‌های خود بوده سکوتی را ایجاد کرده که در افکار عمومی منجی را در غرب دیده‌اند و خود را بدون هیچ قدرت تغییری دیده‌اند. همین وابستگی فکری باعث ایجاد بردگی ذهنی شده است و برای استعمارگران غرب راهی برای تغییر مهره‌های خود مطابق میل آنان بوده است. مهره‌هایی چون اسلام رادیکال، جمهوری و پادشاهی که راه را برای نفوذ او در خاورمیانه به بهترین شکل فراهم نماید. در این میان می‌توان وضعیت زنان را واشکافی نمود؛ زنانی که در همه این اعصار بیشترین آسیب‌ها را دیده‌اند. قوانینی که همگی پایبند به آرمان‌های مردسالاری بوده و در تلاش برای سلب حقانیت زنان؛ این خاورمیانه پوسیده میراث استعمار، دولت‌های اقتدارگرا، تفسیرهای سنتی از مذهب و نظام‌های طبقاتی بوده که باعث شکل‌گیری محدودیت‌های

جنسی شده است.

به مرور زمان این محافل تغییرات اساسی در خود ایجاد نموده است. با ورود تکنولوژی به عرصه‌ی زندگی، ارتباطات شکل تازه‌ای به خود گرفته و از محدوده‌ی کوچک خانه، کوچه و بازار به خارج از مرزهای وطن پای گذاشته، اجتماعات کوچک به شکل

در چنین شرایطی که زنان از تمامی حقوق شهروندی و انسانی خود محروم مانده‌اند، خواسته‌های برابر زنان آنان را به سمت محافلی با فکرهای یکسان کشیده، هرچند که این محفل‌ها به صورت رسمی نبوده اما گامی برای

چشمگیری اوج گرفته و به صورت فرامرزی شده است و توان آن را در خود دیده که با همبستگی در امور کشوری مداخله نماید؛ مداخله‌ای که بی‌صدا بوده و در دیدگاه اذهان عمومی بدون خطا بوده بلکه نوعی پیشرفت در اجتماع محسوب می‌شده است. نمونه آن را در سال ۲۰۱۱ در مصر با هشتگ ضد آزار جنسی می‌توان دید و در همان سوی دیگر تلاش‌هایی که با

وجود کشتار و زخمی‌های برجای گذاشته سبب تغییر قوانین کشور تونس در سال ۲۰۱۳ شد که شکست حکومت‌های مردسالار و تک‌جنسیتی

وخیم‌ترین نقاطی که در خاورمیانه در تابوی مخوف دین به سر می‌برند و حقوق زنان در آن پایمال می‌شود می‌توان به افغانستان اشاره نمود. زنان افغانستان با وجود همه‌ی تلاش‌هایی که می‌کنند هنوز در نقطه ابتدایی اثبات زن در جامعه هستند. وجود حکومتی چون طالبان که خود را مدعی‌العموم دین اسلام در زمین می‌داند با افراطی‌گرایی تمامی حقوق انسانی و شهروندی را برای زنان ممنوع کرده؛ در این جامعه زن تنها نماد زایش بوده که آن هم برای بقای ستم بوده است

آگاهی از حقوق خود بوده است. زنان با تلاش‌های خود این محافل را در خانه، خیریه و مکتب‌های سوادآموزی در خفا تشکیل داده که

با خود به همراه آورد.

قانونگذاری، فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی از حوزه‌های کلیدی بودند که در نتیجه‌ی تلاش‌های روز افزون زنان به دست آمد و سبب شد که زنان برای خواسته‌های خود و جامعه پافشاری نمایند. این استمرار بر حقوق را می‌توان در روژآوای کوردستان به وضوح دید؛ با ورود داعش به سرزمین‌های کوردستان زنان برای حفظ خویش و خاکشان وارد حوزه‌ی دفاعی شده و اصل دفاع مشروع را به عرصه نمایش گذاشته و این خود به مثابه پیشروان جنبش‌های رادیکال رهایی جنسیتی و دموکراسی اجتماعی در منطقه‌ای به نام خاورمیانه بود. اتصال فرامرزی را می‌توان به راحتی در ایران با جنبش "ژن ژیان آزادی" مشاهده کرد. زنان ایران با جنبش "ژن ژیان آزادی" برای بازپس‌گیری جسم و هویت خود گام برداشته و توانسته جامعه را با خود همراه سازد؛ زیرا در بطن این شعار تمامی اقشار جامعه مورد حمایت قرار می‌گیرند. در جوامعی که زیربنای قانون‌ها نه بر اساس حقیقت نیازهای جامعه شکل نگرفته باشد هر زمان که فریادی

از حق برخوردار شود دیگر افراد جامعه را با خود هم‌پیمان می‌نماید. در بسیاری از نقاط خاورمیانه می‌توان با جنبش‌های زنانی که خواهان دموکراسی هستند روبه‌رو شد.

وخیم‌ترین نقاطی که در خاورمیانه در تابوی مخوف دین به سر می‌برند و حقوق زنان در آن پایمال می‌شود می‌توان به افغانستان اشاره نمود. زنان افغانستان با وجود همه‌ی تلاش‌هایی که می‌کنند هنوز در نقطه ابتدایی اثبات زن در جامعه هستند. وجود حکومتی چون طالبان که خود را مدعی‌العموم دین اسلام در زمین می‌داند با افراطی‌گرایی تمامی حقوق انسانی و شهروندی را برای زنان ممنوع کرده؛ در این جامعه زن تنها نماد زایش بوده که آن هم برای بقای ستم بوده است. در چنین شرایطی قدرت‌مداران غرب که خود را در هر برهه‌ای حامی مردمان خاورمیانه می‌داند از تمامی این صحنه‌ها چشم‌پوشی کرده است. در چنین جامعه‌ای زنان به خوبی به این مسئله پی برده‌اند که بازی‌های سیاست‌های غرب نه برای حامی بودن بلکه برای منفعت خود بوده

است. زنان افغانستان در چنین شرایط حساسی دست از جنبش‌های علنی و گاهاً غیرعلنی برنداشته زیرا که می‌دانند که تغییر تنها در اصرار

بر حقایق هست. در خاورمیانه‌ای که زن نقش‌های تحمیلی را به اجبار به دوش کشیده، ابژه جنسی و منفعلی بیش نبوده و در چارچوب بیولوژیک و سنتی در حاشیه‌نشینی به سر برده، انقیاد زنان، کنترل بدن زنان نمادی جز مالکیت برای مردان نبوده است.

یکی از مهم‌ترین دستاوردهای مبارزات زنان در این منطقه تغییر مفهوم امنیت است. امنیت دیگر صرفاً به معنای کنترل مرزهایی که دیواری برای افکار انسان‌هاست نیست بلکه به معنای حفاظت از زندگی، کرامت انسانی، آموزش، سلامت و جامعه اجتماعی و آمال و آرزوهای افراد ساکن در این مرزها است

در این سال‌های اخیر تفسیری نو با مبارزات زنان به خود گرفته است و تمامی محاسبات سنتی قدرت را برهم زده است. عامل سیاسی به عنوان زن تمامی پرده‌های دروغین جامعه‌ی مردسالاری را دریده است. در خاورمیانه‌ای که جنسیت نه تنها عامل تعیین‌کننده موقعیت اجتماعی، بلکه یکی از ابزارهای اصلی سازمان‌دهی نظم سیاسی است، مبارزات زنان را باید به مثابه فرایندی برای دموکراتیزه کردن قدرت و بازتعریف شهروند

با آگاهی اجتماعی و شکستن چرخه‌ی بازتولید خشونت و ایجاد همبستگی فراملی، نه بر اساس ملیت، قومیت و مذهب بلکه کرامت انسانی و عدالت جنسیتی اساس آن بوده است. آگاهی زنان تنها پناهگاهی برای حقیقت‌زنانه نیست بلکه استراتژی پایدار برای دستیابی به توسعه سیاسی و ثبات اجتماعی است. زن در خاورمیانه دیگر صرفاً موضوع سیاست نیست بلکه به کنشگری فعال در جامعه بدل شده است که در شکل‌دهی به

خواند؛ فرایندی که در آن بدن، زبان، حافظه و فضا تبدیل به میدان‌های سیاسی تبدیل می‌شوند.

زنان که سوژه‌ی تحول‌گفتمان‌اند از سطح مطالبات حقوقی فراتر رفته و جنبشی برای تغییر نظم نوین و فرهنگی بدل شده است. ویژگی جنبش نوپا گرفته، تولید گفته‌های نوین درباره‌ی بدن، آزادی، رابطه‌ی فرد با دولتی است که تا چندی پیش زن را برای بیان کلمه دولت مجاز ندانسته و با استیباط بر ادله‌های دینی تمامی راه‌ها را بر زن حرام کرده است. حضور زنان در اعتراضات، جنبش‌های خود محور و استمرار بر حقوق خود و جامعه‌ی حقیقی نشان‌دهنده‌ی نوعی آگاهی جمعی است که نه تنها ساختارهای حقوقی بلکه نشانه‌های مردسالاری را نیز به چالش کشید. بازگشت زنان به حقیقت خویش جامعه را نیز به سمت حقیقت دموکراسی سوق داده در جامعه‌ای که زن با معانی آزادی یکی شده نمی‌توان جامعه را زیر یوغ بردگی فکری و جسمی برد. خاورمیانه با گام‌های زنان به سوی تغییر معاهدات بین‌المللی و دیپلماسی منطقه تبدیل گشته و چهره‌ای نو را

شکل داده، شکلی که سمبلی برای دموکراسی و آزادی هست.

یکی از مهم‌ترین دستاوردهای مبارزات زنان در این منطقه تغییر مفهوم امنیت است. امنیت دیگر صرفاً به معنای کنترل مرزهایی که دیواری برای افکار انسان‌هاست نیست بلکه به معنای حفاظت از زندگی، کرامت انسانی، آموزش، سلامت و جامعه اجتماعی و آمال و آرزوهای افراد ساکن در این مرزها است. ورود زنان خاورمیانه در اقتصاد نشان داد که توانمندی زنان در مقوله‌ی اقتصاد باعث ایجاد مدل‌های توسعه‌ی محلی و تعاونی‌ها شد که این خود نشان از شکست زیگورات‌های اقتصادی ناکارآمد دولتی بوده که سرمایه تنها در دست بخشی از جامعه محدود بوده و دیگر افراد جامعه در فقر به سر می‌برند. الگویی که زنان به آن پرداختند توسعه را از کلمه‌ای صرفاً دولتی به واژه‌ای فراگیر و اجتماعی تبدیل کرده است تا بدین‌گونه حقیقت زیستن را از انحصار قدرت خارج ساخته و خاورمیانه را از نو بنا کنند.

هنر به مثابه‌ی عامل تعامل سازنده در همزیستی خلق‌ها

هیمن نالان 



زبانیت معلول عصیانی است که موجب ریزش برج بابل شد. برج بابل تمثیل وحدت در عین کثرت است و اگر خلق‌ها منسجم شوند توان این را دارند که به نبرد قهاریت آسمانی بروند. انسان‌ها در زبان به منصه‌ی ظهور می‌رسند و زبان منزل و مسکن انسان است. تفاوت در زبان یک امر

خلق‌ها با حفظ تفاوت‌های زیستی، زبانی، اجتماعی و هنری خویش توان تدام حیات و تکامل دارند و این یک فرایند تاریخی است که در بستر سیاست به وقوع می‌پیوندد. تفاوت‌مندی یک ابرخصیصه است که وجه ممیزه‌ی انسانیت از سایر پدیده‌ها است و تمایز در ساحت تفکر و متعاقبا

بخشیده است. بحث در مورد ماهیت و حالت وجودی فضا به دوران باستان باز می‌گردد مثلاً در رساله‌هایی چون تیمائوس افلاطون، در بازتاب‌هایش از آنچه یونانی‌ها "khora" به معنی فضا می‌خواندند. یا در رساله‌ی فیزیک ارسطو در تعریف "topos" به معنی مکان که بعدتر به عنوان مفهوم هندسی مکان در رساله‌ی "قول فی المكان" تألیف ابن هیثم دانشمند سده یازدهم، بسیاری از پرسش‌های کلاسیک فلسفی در رنسانس مورد بحث قرار

مسلم است و شاید هم تفاوت به مثابه‌ی "ذاتی" زبان بازتعریف شود. شرایط جغرافیایی که نوعی حاکمیت زمین را افاده می‌کند، موجب تکثیر پدیده‌ها شده است و هر منطقه‌ی جغرافیایی دارای ویژگی‌های متعددی است که در شکل‌گیری شیوه‌های زیستی مؤثر است. زیست ابتدایی انسان مبتنی بر نوعی حیات یک دست و ساده بوده است که بر محور ارضای حوائج اولیه می‌چرخیده است، اما به مرور زمان با توسعه‌ی ذهنیت و تکامل

اعصاب، پیشرفت کشف و اختراع انسان‌ها در صدد پیگیری مسائل دیگری برآمدند.

"مکانیت" نوعی به وجود درآمدن است و در فنومولوژی ادموند هوسرل فریضه بر این استوار است که انسان ابتدا یک مکان یا "place" مشخص را به

در میان عناصر مختلف که در فرم‌دهی اجتماعی و همزیستی انسان‌ها نقش مؤثری دارند، هنر از بارزترین و کلیدی‌ترین آنها است و به نوعی کارکردی تاریخی دارد. هنر حاصل تجارب زیبایی‌شناختی و روحی انسان از خود و محیط پیرامون است و به درازای زیست او همواره به مثابه‌ی یار بالینی او عمل کرده است

گرفت. از دید ایزاک نیوتن، فضا مطلق بود، یعنی همیشگی بود و مستقل از شکل‌گیری مکانیک کلاسیک. مجدداً سایر فیلسوفان طبیعی از جمله گاتفرید

عنوان برگزیده و آن را آباد کرده است و سپس آن مکان یک اتمسفر و فضا "space" خاص را پدید آورده است که منزل نوعی هویت را به آن مکان

لایب نیتس فکر می‌کردند که فضا مجموعه‌ای از روابط میان اجسام بود که توسط فاصله و جهتشان نسبت به یکدیگر مشخص می‌شد. در قرن هجدهم یک فیلسوف و خداشناس به نام جرج بارکلی تلاش کرد تا قابلیت دیدن عمق فضایی را در مقاله‌اش با عنوان «به سوی نظریه جدیدتری برای دیدن» رد کند. امانوئل کانت متافیزیک‌دان چنین گفت که مفاهیم فضا و زمان، مفاهیم تجربی نیستند که از تجربیات دنیای خارج به دست آمده باشند، بلکه اجزایی از یک چارچوب سیستماتیک هستند که در اختیار انسان قرار دارند و برای ساختار بخشیدن به همه تجربیات استفاده می‌شوند.

هویت اجتماعی که دال معنا بخش زیست است معلول شرایط جغرافیایی، سیاسی و فرهنگی است و به نوعی درهم تنیده است. منظومه‌ی فکری بشری از عناصری متشکل شده است که هر کدام دلالت خاص خود را دارند و این یک نظام معنایی است و نقش و کارکرد هیچ کدام از این عناصر از دیگری کمتر نیست. اقتصاد، زبان، هنر، ازدواج، مذهب و غیره هر کدام به نحوی از انحاء در فرم‌یابی زیستی

انسان‌ها دخیل هستند. این شرایط به نوعی دارای سویه‌ای تاریخی است و در بستر زمان و مکان تکامل یافته است، این تکامل فقط جنبه‌ی ذهنیتی ندارد و در تمامی ابعاد جلوه‌نمایی می‌کند، این ابعاد با تعامل و حتی گاهی ستیزه منجر به نوعی دیالکتیک شده‌اند. روابط بینامتنی فقط محدود به تکست نیست و هر پدیده‌ای به مثابه‌ی یک متن می‌تواند عمل کند. ابن مسکویه مانند ارسطو که معتقد بود انسان حیوانی اجتماعی و سیاسی است، انسان را "مدنی بالطبع" می‌داند؛ یعنی طبیعت انسان به گونه‌ای است که برای رسیدن به کمال و سعادت، نیازمند زندگی در اجتماع است و اجتماع یک کانتکست گسترده است. ابن مسکویه بر این باور است که انسان برخلاف حیوانات، برای تکمیل ذات خود نمی‌تواند تن‌ها به خود متکی باشد و نیازمند همراهی و تعامل با دیگران است. به نظر ابن مسکویه، ویژگی‌های انسان کامل تن‌ها در سایه‌ی تعامل جمعی امکان‌پذیر است و فرد منزوی نمی‌تواند به سعادت و فضیلت دست یابد.

در میان عناصر مختلف که در

فرم‌دهی اجتماعی و همزیستی انسان‌ها نقش مؤثری دارند، هنر از بارزترین و کلیدی‌ترین آنهاست و به نوعی کارکردی تاریخی دارد. هنر ماحصل تجارب زیبایی‌شناختی و روحی انسان از خود و محیط پیرامون است و به درازای زیست او همواره به مثابه‌ی یار بالینی او عمل کرده است. هنر، مجموعه‌ای از آثار یا فرآیندهای ساخت انسان است که برای اثرگذاری بر احساسات و هوش انسانی یا به منظور انتقال یک مفهوم، آفریده می‌شود و با خلاقیت انسان همراه است. همچنین هنر، توانایی و مهارت آفریدن زیبایی است که به شکلی نمادین ظهور می‌کند. هنر، در زبان عربی امروز، به معنای فن و فنون به کار می‌رود، اما در عصر و رتوریک شیخ‌الاکبر ابن عربی، فن به معنای هنر نیست؛ بلکه به مفهوم صنعت است که این اصطلاح در عرفان ابن عربی و به ویژه در کتاب "فتوحات مکیه" وی، دقیقاً معادل واژه‌ی "تخنه" یونانی است. تخنه، شامل دو عنصر تعیین‌کننده است: ۱. ساخته‌ی دست انسان است. ۲. در این ساخته، زیبایی، ابداع، خلاقیت و هماهنگی وجود دارد. هنر کنشی آزادانه است،

یعنی برای نشان دادن اثر هنری که همیشه با زیبایی همراه نبوده است ولی همواره معنی و مفهوم معینی را به وجود می‌آورد. بدین ترتیب حوزه‌ی هنر از سایر حوزه‌های فعالیت انسان‌ها نظیر حوزه‌ی علم، فلسفه، اخلاق، منطق، سیاست و زندگی روزمره متمایز و مشخص شده است. گرچه مرزبندی هنر و سایر حوزه‌های آن آسان نیست. مارسل پروست در تعریف هنر این چنین می‌گوید: هنر به عادت انسان بهبود می‌بخشد و طهارت را به زندگی شخصی و اجتماعی وارد می‌کند. انسان همیشه به حظ و نشاط احتیاج دارد. هنر، عواطف و احساسات بی‌آلایش گوناگونی در انسان به وجود می‌آورد و او را از کینه‌توزی و خودبینی رها می‌سازد. این نگرش مؤید این است که هنر فی‌نفسه یک مصلح اجتماعی و فردی است و استطاعت این را دارد که در راستای التیام و بهبود به کار گرفته شود، در این راستا آرتور شوپنهاور می‌گوید که: هنر نه تنها شخص را از دلتنگی‌های مبهم و یأس و حرمان نجات می‌دهد، بلکه می‌تواند منبع لذت‌ها و شادی‌ها و نشاط‌های بی‌پایان گردد. این رویکرد

هنر از دیرباز دارای وجه‌ای اجتماعی و سیاسی بوده است و تقریباً هر آفرینش در ساحت هنر منوط به یک اعتراض و ری‌اکت در حوزه‌ی مقابله با نرم‌های مسلط گفتمانی بوده است. هنر دیواره‌های جزم‌انگاری و قطعیت را به لرزه درمی‌آورد و خط بطلانی است بر غلط‌اندیشی، چون آفرینش یک مقوله‌ی فلسفی عمیق است و همواره با روحیه‌ی پرسشگری ممزوج بوده است. پرسش از اصالت فرم‌های ذهنی و عینی و به چالش کشیدن عقاید و باورها از اهم کارهای هنر است که در ابژه‌های آن نمایان می‌شود. سیستم‌های حکمرانی که همیشه تنوعات زیستی را در حاشیه محصور می‌کنند، برای این کار

فرم‌های ضدزیبایی‌شناختی خویش را در قالب تولیدات هنری ارائه می‌دهند و به تخدیر اذهان می‌پردازند. هنر جنسیت‌زده و مردسالار بارزترین این انواع است که به سان دست‌آویزی در دست حکمرانان قرار دارد و اساس

فرح بخش هنر در واقع وجه متمیزه هنر از سایر مقولات است. ژان ژورس در همین معنا عقیده دارد که: هنر عالی‌ترین الهامات را به عمق حیات روزانه و دل‌های افسرده‌ی ما می‌رساند. البته این سوبیه‌ی الهام‌بخش فقط منحصر به ابعاد متافیزیکی نیست، بلکه هنر از دل طبیعت انسانی و فیزیک آن سرچشمه می‌گیرد، لذا کارکرد هنر در تمامی

برجسته‌نمایی تمایز و تفاوت در قالب‌های متعدد هنری و روایی می‌تواند گام مؤثری در جهت بهبود روابط بین‌اخلاقی شود و این یک ضدیت تام با حکمرانی مردسالاری است. قالب‌های استتیک‌ی که اتیک محور هستند همواره پرسشی اخلاقی هستند که در بطن روابط زبانی، فرهنگی، جنسیتی و مذهبی هویدا می‌شوند و شخص هنرمند با خلاقیت خویش به این پرسش پاسخ می‌دهد

انسان‌ها به نحوی مشترک است، زیرا تجربیات انسان‌ها نیز مشترک و دارای ریشه‌های مشابه است و در همین راستا آگوست کنت معتقد است که: هنر به عنوان یک زبان مشترک، عبارت از یک دین و آئین است.

جهان بینی آن را تشکیل می‌دهد. برجسته‌نمایی تمایز و تفاوت در قالب‌های متعدد هنری و روایی می‌تواند گام مؤثری در جهت بهبود روابط بینا خلقی شود و این یک ضدیت تام با حکمرانی مردسالاری است. قالب‌های استتیک‌محور که اتنیک محور هستند همواره پرسشی اخلاقی هستند که در بطن روابط زبانی، فرهنگی، جنسیتی و مذهبی هویدا می‌شوند و شخص هنرمند با خلاقیت خویش به این پرسش پاسخ می‌دهد.

همزیستی خلق‌ها یک ابرموضوع اخلاقی و سیاسی است که در ساحت تولیدات هنری والا و مفهومی بسیار بدان پرداخته شده است و در ادبیات کلاسیک و مدرن نیز مصداق‌های فراوانی دارد. مقوله‌ی "همدلی" در ادبیات عرفانی بسیار مورد تاکید است و شخص مولانا جلال الدین بلخی در یک داستان در مثنوی معنوی به شیوه‌ای بسیار رسا و شیوا آن را پرداخت کرده است و همدلی را بر هم‌زبانی مرجح دانسته است. ترجیح هنرمندان و شاعران بر همدلی در واقع بیانگر روح مسالمت‌آمیز نهفته در بطن هنر است و هنرمند نیز با اصرار بر اصالت انقلاب

استتیک‌محور ادغام در عین حفظ کثرت است. تجلی رنگ‌ها و صداها در یک اثر هنری می‌تواند به صورت ضمنی متضمن رکن رگین همزیستی خلق‌ها باشد. رهایی موجود در ساحت هنر فی‌نفسه همان آزادی به صورت بالقوه است که در کاربست هنری نمود پیدا می‌کند و این امکان را به شخص هنرمند می‌دهد تا در راستای اتحاد برای غایت علی‌که همان همزیستی و مصالحه است، گام بردارد. تجربه‌ی زیسته‌ی هنرمند به سان یک مخزن متحرک و پویا می‌تواند به اشتراک‌گذاری رویدادها پردازد و آن‌ها را در عمق راهبردی میدان نهادینه کند. هنرمندان در اقصی نقاط جهان یک فرمول را زیست می‌کنند و آن هم اصالت‌مندی دغدغه و هستی انسان‌ها است و این منجر می‌شود تا تنش‌های هویتی و زبانی در یک کادر، یک معنا را افاده کنند و آن هم تلاشی بی‌وقفه برای تفاهم حداکثری بین اتنیک‌های متفاوت است. تجربه‌ی هنر کلاسیک تا حدی می‌بین این مهم است و هنر عرفانی و در رأس آن ادبیات غنایی بیشترین آثار تولیدی را در این زمینه به خود اختصاص داده است.

و هنرمندان از اتنیک‌های مختلف در قالب انجمن‌ها و کافه‌های روشنفکری نیز باعث ایجاد صمیمت و همدلی بین افراد جامعه شد.

وجود هنرمند‌های مصمم و متعهد به آرمان‌های انسانی و انقلابی، مقوله‌ی همزیستی و ضرورت آن را دو چندان مستحکم می‌کند و این یک امر ناگزیر است و لاجرم هنر در ایران‌زمین به نوعی در راستای همزیستی خلق‌ها گام برمی‌دارد. این ناگزیری یک فکت اخلاقی است و بنا به معتقدات استتیک‌ی نیز موجه و معقول است و هنری می‌تواند در کالبد سیاسی و اجتماعی ایران‌زمین مؤثر و مفید واقع شود که در این راستا گام بردارد. البته این یک جزمیت نیست بلکه یک المنت استتیک‌ی است و به نحوی از خصائص ذاتی هنر است و بایستی این اصل مستحکم شود. نمونه‌ی بارز نمود همزیستی خلق‌ها در قیام "ژن ژیان آزادی" است، در این قیام بود که تمامی مردم ایران‌زمین با تفاوت‌های اتنیک‌ی و زبانی خویش به خون‌خواهی قتل حکومتی دختر کورد "ژینا امینی" برآمدند و در واقع این رخداد دهشتناک را یک ژینوساید

دموگرافی ایران‌زمین که مالا مال از تفاوت و رنگ‌های مختلف است، بستری بسیار مناسب برای بروز و نمود همزیستی میان خلق‌ها است. این خلق‌ها به درازای تاریخ در کنار یکدیگر زیسته‌اند و دارای تعامل و تفاهم بوده‌اند، تعامل اتنیک‌های ایران در راستای اصلاح، رفرم، تغییر و انقلاب بوده است و نمونه‌های بارز آن هم مشارکت اقوام ایرانی در انقلاب مشروطه و انقلاب ۵۷ است که در آن‌ها، اقوام یک‌صدا و با حفظ تفاوت‌ها مطالبات خویش را فریاد زدند و علیه مسلط‌انگاری حاکم قیام کردند. این قیام فقط منحصر به میادین سیاست و نبرد مسلحانه نبود و در هنر و ادبیات نیز بازتابی درخور داشته است. هنر انقلابی با به اساس گرفتن اجتماع انسانی و به رسمیت شناختن دغدغه‌های فیزیکی و معنوی به پرداخت استتیک‌ی این قیام‌ها در دل تولیدات هنری دست زده است. شاعران مشروطه در این راستا دست به ابتکار زدند و در این زمان بود که غزل اجتماعی رواج یافت و این بار جامعه بود که در قامت معشوق ظهور کرد و ملت ایران به ابژه‌ی مغالزه و معاشقه بدل گردید. تجمع شاعران

اتنیکی و جنسیتی دانستند، لهذا به خیابان‌ها آمدند و اتحاد خویش را به رخ چهره‌ی کریمه المنظر رژیم سفاک جمهوری اسلامی کشاندند. در این راستا بود که هنرمندان و شاعران از خطه‌های مختلف ایران به حمایت از این قیام برآمدند و تجلی این اتحاد و همزیستی شدند. قطعه‌های موسیقی به زبان‌های کوردی، آذری، فارسی، عربی، لوری، بلوچی، گیلکی و مازنی تولید شدند که یک‌صدا "ژن ژبان آزادی" را فریاد می‌زدند.

حضور هنرمندان در عرصه‌ی اعتراضات دی ماه ۱۴۰۴ نیز مبرهن این مهم است و بار دیگر با سوبه‌ای اخلاقی و سیاسی بر ضرورت همزیستی و اتحاد خلق‌ها تاکید کردند. جریان‌های هموژن‌گرا که فقط در پی برجسته‌سازی یک زبان و اتنیک خاص هستند در حقیقت همان اتنیک و زبان خاص را هم از بین می‌برند و این خدعه‌ای بیش نیست. این خدعه‌ی سیاسی که از حمایت نظام سرمایه‌داری جهانی برخوردار است خواهان یکدست‌سازی و به نوعی مهندسی کردن جامعه‌ی ایرانی است و این رویکرد انحرافی به‌سان یک

ویروس کشنده در ساحت مطبوعات و رسانه‌ها خودنمایی می‌کند اما با حضور میدانی هنر متعهد ایرانی و هنرمندان از اتنیک‌های مختلف این ویروس در نطفه خفه خواهد شد. ایران یک ساحت متکثر الأبعاد زیستی است و بیابان و کوهستان او در کنار هم معنابخش و زیبا هستند و قابلیت دموکراسی و رهایی آن نیز در گرو پلورالیسم فرهنگی و سیاسی است. خیزش دی ماه و حضور همه‌جانبه‌ی خلق‌های ایرانی در آن بار دیگر این را متذکر شد که نمی‌توان جامعه‌ی ایرانی مهندسی کرد. هنرمندان نیز با وقوف قلبی و ذهنی به این امر، علیه هموژینگی موجود دست به تولید در ساحت هنر زدند. الهام شاعران کورد اگرچه به کوردی است اما از نگاه یک دختر آذری، داستان کشاورز خوزستانی، صفای شالیزارهای شمال، پرسه‌های غروب تهران و امواج خروشان خلیج فارس سرچشمه می‌گیرد.

سال ۱۴۰۴

سال ۱۳۵۷



تا آلودگی نشود
این وطن، وطن نیست

از سراب ۵۷ تا افق روشن ۱۴۰۴

فواد نغده

تصادف تاریخی، بلکه نتیجه‌ی منطقی تضادهای ساختاری رژیم پهلوی بود. رژیم شاه تجسم «سرمایه‌داری وابسته» بود. توسعه‌ی اقتصادی مدنظر شاه، نه بر اساس نیازهای درونی جامعه، بلکه در چارچوب ادغام ایران در چرخه‌ی جهانی سرمایه و دکترین‌های تحمیلی غرب صورت می‌گرفت.

شکاف طبقاتی و ستم اقتصادی ناشی از «انقلاب سفید» و اصلاحات ارضی، نه تنها به بهبود وضع دهقانان نینجامید، بلکه با نابودی کشاورزی سنتی، سیل جمعیت بیکار را به حاشیه

تاریخ معاصر ایران، تاریخ نبردی ناتمام میان اراده‌ی مردمی برای آزادی و بازتولید استبداد در اشکال گوناگون است. انقلاب ۱۳۵۷، که با امید به عدالت و رهایی از بند امپریالیسم و دیکتاتوری فردی آغاز شد، در نیمه‌راه توسط جریان‌ی مرتجع ربوده شد تا یکی از تاریک‌ترین ادوار تاریخ منطقه رقم بخورد. بازخوانی آن شکست و تحلیل دقیق وضعیت کنونی، نه یک انتخاب، بلکه یک ضرورت حیاتی برای دستیابی به «آلترناتیوی دموکراتیک» است. انقلاب ۵۷ نه یک

شهرها گسیل داشت. ثروت ناشی از نفت در دست دربار و لایه‌های فوقانی بوروکراسی نظامی-امنیتی قبضه شده بود. از سوی دیگر، استبداد و خفقان سیاسی و حذف هرگونه فعالیت صنفی و سیاسی مستقل، فضای تنفس را بر نیروهای پیشرو و چپ بست. زندان، شکنجه و نفی کرامت انسانی، پاسخ همیشگی به مطالبات برحق مردم بود. ایران تحت سلطه پهلوی، به «ژاندارم منطقه» برای آمریکا تبدیل شده بود. این وابستگی همه‌جانبه، هویت ملی و سیاسی خلق‌ها را جریحه‌دار کرده و کشور را به بازاری برای کالاهای مصرفی و تسلیحات غربی بدل ساخته بود. همچنین سیستم پادشاهی با تکیه بر ناسیونالیسم افراطی فارسی، هویت و حقوق سایر ملیت‌ها از جمله کردها، بلوچ‌ها، عرب‌ها و ترک‌ها را انکار می‌کرد و ستمی مضاعف را بر این جوامع تحمیل می‌نمود.

انقلاب ۵۷ در گوهر خود، انقلابی دموکراتیک و کثرت‌گرا بود. از کوردستان تا تهران و از خوزستان تا گیلان، مردم با خواست «نان، کار، آزادی» به میدان آمدند. طبقه‌ی کارگر با اعتصابات گسترده در صنعت نفت، کمر رژیم را شکست. زنان با سودای

برابری و دانشجویان با آرمان‌های سوسیالیستی، بدنه اصلی حرکت را تشکیل می‌دادند. در آن مقطع، حقانیت انقلاب در نفی صریح دیکتاتوری فردی و طلب حق تعیین سرنوشت نهفته بود. نیروهای چپ و انقلابی با فداکاری‌های بی‌نظیر، طلایه‌داران این جنبش بودند که متأسفانه در طوفان حوادث بعدی، قربانی خوش‌بینی سیاسی و فقدان انسجام تشکیلاتی شدند. اما چرا انقلابی با آن عظمت به دامان استبداد مذهبی افتاد؟ تحلیل این فاجعه نیازمند نگاهی فراتر از مرزهاست. در فضای دوقطبی جنگ سرد، بزرگترین هراس غرب و آمریکا، افتادن ایران به دامن بلوک شرق یا پیروزی یک جریان سوسیالیست مستقل بود. غرب به این نتیجه رسید که یک نظام مذهبی ضدکمونیست، سد محکمی در برابر نفوذ شوروی و رادیکالیسم چپ خواهد بود. کنفرانس «گوادلوپ» نقطه عطفی بود که در آن قدرت‌های جهانی برای عبور از شاه و حمایت از جریان خمینی به توافق رسیدند.

غرب برای مهار انرژی انقلابی مردم به‌پا خواسته، به جریانی نیاز داشت که همزمان با ادعای استقلال، ساختارهای بنیادین مالکیت و سرمایه‌داری را حفظ

مستقر شد و نخستین اقدام این رژیم، اعلان جنگ به نیروهایی بود که انقلاب را به ثمر رسانده بودند. یورش به کوردستان و ترکمن صحرا و فتوی جهاد علیه خلق کورد، نخستین نشانه از ماهیت فاشیستی نظام جدید بود. کردستان که سنگر دموکراسی ایران بود، به خاک و خون کشیده شد.

سلاخی پیشروان و اعدام‌های دسته‌جمعی هزاران جوان چپ، مجاهد و آزادی‌خواه در دهه ۶۰ و به‌ویژه تابستان ۶۷، جنایت علیه بشریت بود که با هدف پاکسازی فیزیکی آلترناتیوهای رادیکال صورت گرفت. آپارتاید جنسیتی و زن‌ستیزی به رکن اساسی بقای نظام تبدیل شد. حجاب اجباری و حذف زنان از عرصه‌های عمومی، ابزاری برای به انقیاد درآوردن

کل جامعه بود. امروز ایران با تورم کمرشکن، فقر مطلق اکثریت طبقه کارگر، اعتیاد گسترده و فرار مغزها روبروست. نهادهای نظامی مانند سپاه

کند. اسلام سیاسی بهترین گزینه برای «مهندسی معکوس» انقلاب بود. در کنار این‌ها، بزرگترین ضعف در جبهه مردم، نبود یک رهبری جمعی، منسجم و دارای برنامه‌ی مشخص برای فردای پیروزی بود. جبهه چپ درگیر اختلافات نظری و فرقه‌گرایی شد و جریان مذهبی با استفاده از شبکه‌ی

انقلاب ۵۷ در گوهر خود، انقلابی دموکراتیک و کثرت‌گرا بود. از کوردستان تا تهران و از خوزستان تا گیلان، مردم با خواست «نان، کار، آزادی» به میدان آمدند. طبقه‌ی کارگر با اعتصابات گسترده در صنعت نفت، کمر رژیم را شکست. زنان با سودای برابری و دانشجویان با آرمان‌های سوسیالیستی، بدنه اصلی حرکت را تشکیل می‌دادند. در آن مقطع، حقانیت انقلاب در نفی صریح دیکتاتوری فردی و طلب حق تعیین سرنوشت نهفته بود

گسترده مساجد و حمایت‌های پنهان خارجی، توانست رهبری خود را بر توده‌های مذهبی و سنتی تحمیل کند. جمهوری اسلامی با فریب و سرکوب

زبانی، اتحاد داوطلبانه‌ی تمام ساکنان جغرافیای ایران را بر اساس ارزش‌های دموکراتیک پیشنهاد می‌دهد. در این متد، کورد، فارس، ترک، بلوچ و... نه در تضاد با هم، بلکه در تکامل با هم، مدیریت خودگردان مناطق خویش را بر عهده می‌گیرند. وظیفه‌ی کادرهای پیشرو و نیروهای رادیکال در این مقطع، سازماندهی هسته‌های مقاومت اجتماعی و پیوند زدن مطالبات معیشتی با مطالبات سیاسی ملیت‌ها و آزادی‌های جنسیتی است.

انقلاب به ما آموخت که سرنگونی یک دیکتاتور کافی نیست؛ اگر ساختارهای ذهنی و نهادهای قدرت دگرگون نشوند، استبداد لباسی دیگر به تن می‌کند. انقلاب نوین ایران که با پیشاهنگی زنان و پیشروان فکری آغاز شده، به دنبال درهم‌شکستن ریشه‌های ستم است. هدف ما تنها جایجایی قدرت نیست، بلکه استقرار سیستمی است که در آن هیچ انسانی به دلیل طبقه، جنسیت، عقیده یا ملیت خود مورد تبعیض قرار نگیرد. افق ۱۴۰۴، افق پیروزی اراده‌ی خلق بر تاریکی‌های چهل و چند ساله است. پیروز باد مبارزه متحدانه مردم ایران برای آزادی و برابری!

پاسداران با بلعیدن اقتصاد، ثروت ملی را خرج ماجراجویی‌های منطقه‌ای و سرکوب داخلی کرده‌اند. همچنین نسل‌کشی زیست‌محیطی و خشک شدن دریاچه‌ها، نابودی جنگل‌ها و بحران آب، نتیجه‌ی نگاه غارتگرانه نظام به طبیعت ایران است. آنچه در دی‌ماه ۱۴۰۴ و سال‌های منتهی به آن در خیابان‌های ایران رخ داده و می‌دهد، تولد دوباره‌ی اراده‌ی عمومی است. این جنبش، تکامل‌یافته‌ی جرقه‌ای است که با شعار ژن ژیان ئازادی آغاز شد.

خیزش دی‌ماه ۱۴۰۴، عبور قطعی مردم از تمامی جناح‌های حکومتی و حتی اپوزیسیون راست و پادشاهی‌خواه است. مردم در ۱۴۰۴ نشان دادند که نه به گذشته (استبداد فردی) باز می‌گردند و نه حال (استبداد مذهبی) را تحمل می‌کنند. این انقلاب، انقلابی برای «زندگی» است. برخلاف سال ۵۷، امروز ما دارای پارادایم هستیم. آلترناتیو ما، نفی مرکزگرایی و ناسیونالیسم حذف‌کننده است. ما خواهان «جمهوری دموکراتیک» هستیم که بر پایه اراده‌ی شورایی خلق‌ها بنا شود. مفهوم ملت دموکراتیک، فراتر از مرزهای نژادی و

شهیدان دی ماه ۱۴۰۴؛ پیشاهنگان انقلاب نوین ایران



به خاک افتادند، نه قربانیان منفعل، بلکه پیشاهنگان آگاه پارادایم «ژن ژیان آزادی» بودند. این جانباختگان با خون خود نشان دادند که برای رهایی از یوغ آپارتاید جنسیتی و ملیتی، راهی

حماسه دی ماه ۱۴۰۴، تبلور عزم راسخ خلق‌های ایران برای عبور از فاشیسم مذهبی و رسیدن به جامعه‌ای آزاد و دمکراتیک بود. شهیدانی که در این ماه به دست مزدوران استبداد

جز سازماندهی مقاومت مشروع و تکیه بر نیروی ذاتی جامعه وجود ندارد. در نگاه ما، هر شهید دی ماه، بذری است که در خاک مستعد کوردستان و ایران کاشته شده تا درخت تناور جمهوری دمکراتیک را بارور سازد.

ماشین سرکوب نظام در دی ماه ۱۴۰۴ بار دیگر ثابت کرد که ذهنیت تمرکزگرا و تمامیت خواه، تاب تحمل تکثر و اراده‌ی آزاد خلق‌ها را ندارد. هدف قرار دادن مستقیم جوانان در شهرهای روژهلات و سراسر ایران، تلاشی مذبوحانه‌ی رژیم برای سد کردن مسیر «انقلاب اجتماعی» بود. اما این جنایات تنها به تعمیق شکاف میان جامعه و حاکمیت اسلامی انجامید. شهیدان ما در این نبرد نابرابر، با ایستادگی در برابر توپ و تفنگ، حقیقت «صیانت از حیات» را معنا بخشیدند و ثابت کردند که اراده‌ی خلق، فراتر از هر قدرت نظامی و پلیسی است.

نشریه «آلترناتیو» شهادت شهروانان در دی ماه را تداوم سنت مقاومت از زندان‌های ساواک تا به امروز می‌بیند. این شهیدان، مرزهای ساختگی تحمیل شده توسط دولت-ملت را درنوردیده

و پیوند ناگسستنی میان مبارزات خلق کورد و سایر خلق‌های تحت ستم در ایران را با خون خود امضا کردند. آن‌ها با نفی مرکزگرایی شوونیستی، مسیر «خط سوم» را پیش پای ما گذاشتند؛ راهی که نه به سوی قدرت، بلکه به سوی رهایی جامعه و برقراری عدالت اجتماعی و جنسیتی می‌گذرد. خون آن‌ها سوگندنامه‌ی ما برای نابودی ساختارهای پوسیده‌ی استبدادی است.

ما بر این باوریم که یاد شهیدان دی ماه ۱۴۰۴ تنها با برافراشتن پرچم مبارزه و صیانت از دستاوردهای خونین آن‌ها گرامی داشته می‌شود. وظیفه مبرهن تمامی نیروهای انقلابی و دمکراتیک، سازماندهی در سطوح محلی و سراسری برای درهم شکستن نهایی چرخه‌ی سرکوب است. ما پیمان می‌بندیم که راه این شهیدان را تا تحقق کامل «جامعه‌ی آزاد» و «ملت دمکراتیک» ادامه دهیم. خون شهید، قطب‌نمای ما در تاریکی استبداد است و تا رسیدن به سپیده دم آزادی، لحظه‌ای از پای نخواهیم نشست.



اسفند ۱۴۰۴

سال چهاردهم / دوره‌ی چهارم / شماره پنجم

آرشیو